

IMDb-DI MAG

دو سالگی مجله مبارک!

مجله الکترونیکی آی ام دی بی - دی ال

شماره ۱۹ - آبان ۱۳۹۳ - November 2014

19



X-MEN: DAYS OF FUTURE PAST
DELIVER US FROM DEVIL
ENDER GAMES
THE LEGO MOVIE
MUPPETS : MOST WANTED

the BIG BANG THEORY



ZarHonar.iR

امیر قیومی

مدیر مسئول: امیر قیومی انارکی
 سردبیر: امیر قیومی انارکی
 طراحی و صفحه آرایی: حامد افرومند
 تحریریه:
 محمد مهدی عنایتی
 خشایار بهرامی - وحید صفایی
 تیما نصر الهی - علیرضا مرادی
 کامران محرابیان - مازیار رستگار
 فرنام خسروی - سعید محمد یزدی
 ویراستار: رسول خردمندی

جهت همکاری و یا تبلیغات در مجله
 سینمایی IMDb-DI
 با این ایمیل در ارتباط باشید:
 Mag@imovie-dl.com

IMDb-DI MAG

www.imovie-dl.com



امیر قیومی انارکی مدیر مسئول



سلامی پاییزی به مخاطبین مجله سینمایی IMDb-DI قریب به ۲ سال و چند ماه گذشته اولین زمره های تحریریه به گوش میرسید و کارهای مقدماتی انجام صورت پذیرفت تا اینکه چند ماه بعد (۲ سال قبل) اولین فعالیت اصلی مجله شروع شد و شاهد اولین شماره از مجله سینمایی IMDb-DI در مهر ماه ۱۳۹۱ منتشر شد با اینکه جزو اولین مجله های سینمایی و نوپاترین مجله سینمایی حساب میشد توانست با بی تجربگی به عنوان اولین شماره کار خوبی از آب در بیاید از سال ۱۳۹۱ تا کنون شماره های زیادی منتشر شده است که در طی این شماره ها پیشرفت های مجله را میتوان دید به چشم بینید در طی این ۲ سال اگر حمایت شما مخاطبین عزیز و البته حمایت انتشار کننده های مجلات نبود امروز نمیتوانستیم به چنین جایگاهی که امروز یعنی اولین و بزرگترین مجله سینمایی اینترنتی در سرتاسر اینترنت برسیم... همچنین باید تشکر ویژه ای را از اعضای تیم که به صورت حرفه ای از اولین روز های مجله تا کنون دست از فعالیت خودشان برنداشتند و همیشه سعی کردند بهترین کار خود را ارائه دهند تشکر کنم...

در این شماره با مشکلات بسیار زیادی مواجه شدیم که به صورت غیر قابل پیش بینی بودند ولی تمام تلاشمان را به کار گرفتیم تا در دومین سالگرد مجله سینمایی IMDb-DI، مجله ای وجود داشته باشد و به نوعی به حمایت هایتان پاسخ داده باشیم. امیدوارم از این شماره هم نهایت لذت را ببرید.

فهرست:

NEWS  آخرین اخبار  باکس آفیس

MARVEL **SUPERHEROES**



اوضاع تلویزیون کساد است




بیوگرافی بازیگران
 شخصیت های برگزیده
IMDb-DI






تیزر طلوع تاریک

ارسال رایگان به سراسر کشور
 همراه با قرعه کشی برای PS4 و XBOX ONE
 برای تحویل بازی درب منزل، عدد ۲ را به شماره ۳۰۰۵۹۱۱۳۹ پیامک بزنید

با تشکر از:










کارت های مجازی
 قیمت عالی
 تحویل آنی
 تنوع بالا




IMDB-DL

دو سالگی مبارک !

محمد مهدی عنایتی - بله، دیگر زمانه است و می گذرد. عین باد در عرض یک ثانیه. انکار همین دیروز بود که یکدفعه مجله یکساله شد اما انکار یک روز گذشت و دومین سالگرد مجله آغاز شد. جدا دست زمانه چقدر بی رحم است. به موقعیت انسان ها اهمیت نمی دهد. فقط می گذرد و می گذرد. اما چه کنیم دیگر گذشته اما در عوض جوری این گذشتن ها خوب یادآوری می شود که یک کار مفید کرده باشیم. طی این دوسال باید گفت اتفاقاتی افتاد که چه زندگی من و چه زندگی دیگر دوستانم در مجله به طور کلی متحول شد. مجله IMDB-DL را که می شناسید؟ این چه وضعی است؟ یعنی نمی شناسید؟ واقعا نمی شناسید؟ اگر نمی شناسید پس اینجا چکار می کنید؟ خب. پس می شناسید دیگر. اینقدر دروغ نگویند دیگر. بیخیال اینگونه اراجیف می شوم. حدود دو سال پیش - بود که مجله IMDB-DL آغاز به کار خود کرد و به نوعی سعی و توانش را در دست گرفته بود که تبدیل به یک نشریه خوب و با ثبات شود. شماره های اول واقعا از نظر های بسیاری مشکل داشت. اول از همه مشکل اصلی کار در زمینه گرافیک کار بود که به شدت از نظر گرافیکی مجله ضعف داشت. در ضمن تا شماره هفت هم سردبیری برای نشریه مشخص نشده بود. انصافا هم آنروز ها خودم خیلی کار های مجله رو دنبال می کردم. چون در آن زمانه به عنوان معروفترین نشریه الکترونیکی سینما شناخته شده بود. من خودم از شماره یازده به مجله پیوستم ولی به طور کلی هر چیز در موردش بوده را دنبال کردم و همه چیز رو شاید بدانم. برنامه هایی که برای این نشریه انتخاب و کارهایی که کردند اتمام نداشته و ندارد. شماره هفتم بود که گرافیکست مجله عوض شد و حامد عزیز به تیم پیوست و یک تکانی به این مجله داد و مجله تبدیل شد به هلو. بله دیگر هلوی های رسیده هر ماه در اینترنت می شکفتند و به گلوی شما وارد می شدند و حسابی حال می کردید اما ما چه؟ ما هم خلاصه برای این هلو حسابی زحمت می کشیدیم. از شماره هفتم به بعد بخش بندی های متفاوتی برای نشریه رو کردند و کارهایی کردند که نشریه چنان سر و سامان گرفت که میتوان گفت بی نظیر است. اما شماره یازدهم واقعا تحولات زیادی صورت گرفت که این تحولات هم از شماره ده شروع شده بود و البته به خاطر این هم بود که وارد اولین سال نشریه شده بودیم. البته ناگفته نماند آغاز این تحولات با یک اتفاق بد همراه بود و پاول واکر از این دنیا رفت. اما بماند. خیلی اتفاقاتی افتاد که بعدا باعث تحولاتی شد که حد ندارد. شماره دوازدهم هم که با نقدهایی وارد میدان شد که به نوعی مهم ترین نقدهای سال بودند و از شماره سیزدهم آتش جشنواره ها آغاز شد و پوشش گلدن گلوب در این شماره تدارک دیده شده بود و پس از آن در روز عید نوروز شاهد شماره چهاردهم بودید که انصافا سخت ترین شماره عمر مجله بود زیرا به شدت برای آن شماره زحمت کشیده شد. خبرنگاران تحولاتی در اخبار صورت دادند. تحولاتی در نقد ها ایجاد شد و طراحی ها هم بی نقص تر از قبل شده بود. اما هر چه را گفتم بیخیال. به همین روزگار امروزی بچسیم هم بد نیست. شماره پانزدهم به بعد را عشق است. چرا؟ ناگهان مجله کلا تغییر کرد. اول از همه فعال تر شدیم. دوم از همه کم کار تر. چرا؟ معلوم نبود این مجله کی می آید و کی نمی آید. روزگار خوشی بود. چه برای من و چه برای این بچه ها. این بچه هایی که این همه کار می کنند و البته بی دلیل هم نیست. برای حفظ جایگاه خوب و ارزشمند سینما در کشور عزیزمان است. برای آشناتر کردن شما به فیلم هایست که ارزش دیدن را دارند - و بعضا ندارند - برای این است که بفهمید چه می گذرد و چه نمی گذرد و البته چه گذشته و چه نگذشته و چه خواهد گذشت و نخواهد گذشت. پس اهداف اصلی این کار ها تنها برای این است که یار و همراه دوست داشتنی شما در زمینه سینما باشیم. آن هم با سبکی جدید. و البته شما هم از ما نگذشته اید. هر شماره با نقد های خود، انتقاد ها و نظراتتان مارا یاری می کنید و گاهی اوقات هم برای چیز هایی خیلی درخواست می دهید و باید عذر خواست که همه آنچه می خواهید را فراهم نکرده ایم زیرا یا وقت کم است یا پر مشغله ایم یا حوصله اش را نداریم یا توانایی پیدا کردن آن چیز که می خواهید سخت است. پس واقعا بعضی اوقات انصافی به خرج دهید و عذر ما را بپذیرید. صحبت را کم می کنم. خیلی ها هستند که بعضی اوقات در همین متن هایی می گویند ما همچنان هستیم و خواهیم بود. اما من می خواهم بگویم ما از این به بعد نخواهیم بود اگر شما نباشید. پس ما همیشه هستیم تا زمانی که شما باشید. شما هستید؟ نیستید؟ اکه هستید پس کجائید؟ ای ناقلا ها. پشت دیوار قایم شده بودید؟ خب. یه اطلاعیه بدهید نزدیک بود برویم و دیگر پیدایمان نشود ها. نکن برادر من زشته. نکن. ای بر شیطان لعنت یادم رفت فضا عمومیسست. صحبت را با یک جمله تمام می کنم. دو سالگیت مبارک ای مجله ی پر دردسر.....



NEWS

خشایار بهرامی

تمامی ۳۴ عنوان فیلم محدود برای سال ۲۰۱۴ مشخص شدند

تمامی ۳۴ عنوانی که برای سینمای هالیوود اختصاص داده شده بودند امروز مشخص شدند. فیلم "ما بین ستاره" های کریستوفر نولان که بیم آن میرفت که این فیلم با بازی بازیگر قهاری چون "متیو مک کاناهای" نتواند برای لیست امسال آماده شود و برود برای اکران در سال ۲۰۱۵ که خوشبختانه اینطور نشد. از دیگر عناوینی که برای لیست امسال آماده شده اند می توان به "عصر یخبندان: فروپاشی" که هم اکنون در سینماهای چینی در حال اکران و ۳۲/۴ میلیون دلار در اولین هفته ی اکرانش بدست آورده است.

به دلیل دشواری در برنامه ریزی فیلم های آخر سال، کمپانی Oriental DreamWorks اکران نسخه جدید انیمیشن محبوب ماداگاسکار با نام "پنگوئن های ماداگاسکار" را از تاریخ مقرر شده جلو انداخته و در اواسط ماه نوامبر اکران خواهد شد.

نسخه ی جدید "عطش بازی" و "سفر به آفریقا" نیز در این لیست مشاهده می شود. از جمله فیلمهایی غیر هالیوودی که برای کشورهای آنسوی مرزها آماده شده است می توان "جریانات پر غرش کشور کره" که قرار است در ۳۰۰۰ تئاتر در سرتاسر چین بر روی پرده برود، نام برد.

از دیگر عناوین این لیست "دونده ی هزارتو"، "لاکچست های نینجا" و "هرکول" را برشمرد. "نگهبانان کیهکشان" اثر کمپانی Marvel که هم اکنون رتبه ی اول گیشه فروش کشور چین را در اختیار دارد الان تنها بصورت ۳بعدی در چین در حال اکران و در این ۱۰ روز اکرانش ۶۹ میلیون دلار درآمد داشته است.

کشور چین در سال ۲۰۱۲ تعداد فیلمهای هالیوودی قابل ورود به این کشور را به عدد ۳۴ افزایش داد و طبق گفته های دست اندر کاران این صنعت قرار است که به زودی این عدد باز هم افزایش پیدا کند و به عدد ۴۴ برسد که در اینصورت فیلم برنده جایزه اسکار، "Prestige" را نیز شامل میشود.

امسال برای هالیوود در کشور چین، سال موفقیت آمیزی محسوب می شود چراکه فیلم "تغییر شکل دهندگان: عصر انقراض" با کسب بیش از ۳۲۰ میلیون دلار در این کشور بیشتر کفه ترازو را به نفع آمریکا سنگینی می دهد اما کمکان عناوینی در داخل چین می تواند اوضاع و احوال این کشور را سر و سامان دهد.

اخبار سینمای ایران

فیلم «سیزده»، برنده بهترین فیلم جشنواره بوسان شد!

فیلم «سیزده» ساخته هومن سیدی به همراه فیلم «پایان زمستان» ساخته «کیم دایه‌وون» محصول کره جنوبی به طور مشترک جایزه بهترین فیلم نوزدهمین دوره جشنواره فیلم بوسان را همراه با جایزه نقدی ۳۰ هزار دلاری را از آن خود کردند.

«سیزده» که از فیلم‌های موفق جشنواره امسال فیلم فجر بود، داستان زندگی نوجوانی است که پس از درگیری‌های پدر و مادرش از خانه می رود و با گروهی خلافکار آشنا می‌شود.

امیر جعفری، ویشکا آسایش، ریما رامین فر و مهران احمدی از بازیگران این فیلم هستند.

ساره بیات در فیلم «گیتار غمگین»!

ساره بیات در فیلم «گیتار غمگین» سومین ساخته پاکو تورس، کارگردان اسپانیایی در نقش لایلا حضور خواهد یافت. این فیلم در ژانر درام به روابط انسانی بین مردمی فلسطینی و دختری اسرائیلی در کشوری دیگر که دردی مشترک دارند، اشاره دارد و از لحاظ سیاسی وارد نمی شود. فیلم «گیتار غمگین» داستان الیاس، معلم موسیقی فلسطینی ۳۰ ساله ای است که همسر و دخترش در حادثه رانندگی کشته شدند. او که با غم و اندوه زندگی خود را می گذراند با دختر نوجوان اسرائیلی به نام لئون که پدر و مادرش در یک حمله تروریستی کشته شدند آشنا می شود. ساره بیات در نقش لایلا، همسر الیاس با بازی کیس ناشف در این فیلم حضور دارد.

«ساکن طبقه وسط»، اولین ساخته شهاب حسینی!

اولین فیلم شهاب حسینی با نام «ساکن طبقه وسط» در تدارک اکران عمومی است و به زودی در مهرماه به نمایش در خواهد آمد. امیر سمواتی تهیه کننده این فیلم است و شهاب حسینی خودش نقش اصلی فیلم را ایفا می‌کند. از این رو، جدیدترین فیلم با بازی اوست. در «ساکن طبقه وسط» که محمد هادی کریمی فیلمنامه آن را نوشته است، بازیگران دیگری هم چون هنگامه قاضیانی، فرهاد اصلانی، حسین یاری، حسین محجوب، ساره بیات، طیناز طباطبایی، بابک حمیدیان، بهناز جعفری، کامبیز دیرباز، بهنوش بختیاری و حسین محب اهری حضور دارند.

تصاویری از سریال جدید مهدی فخیم زاده!

مجموعه تلویزیونی «قورباغه و قناری» به کارگردانی مهدی فخیم‌زاده مراحل تصویربرداری را پشت سر می‌گذارد و تا کنون ۳ قسمت از این مجموعه تلویزیونی تصویربرداری شده است. همزمان با تصویربرداری، تدوین نیز توسط نیما حسن دوست انجام می‌شود و تا کنون ۲۵ درصد از سریال تدوین شده است. این مجموعه تلویزیونی با هدف نحوه پیشگیری و برخورد با عاملین فروش مواد مخدر و همچنین آگاهی بخشیدن به خانواده‌ها در خصوص چگونگی نفوذ تولیدکنندگان و پخش کنندگان مواد مخدر در بین جوانان به تصویر کشیده می‌شود.

در این مجموعه تلویزیونی مهدی فخیم‌زاده، حبیب دهقان نسب، بیوک میرزایی، فریبا کوثری، شقایق فراهانی، رامین راستاد، امیرمحمد زند و... به ایفای نقش می پردازند.

فیلم «شیار ۱۴۳» بعد از عاشورا به اکران در خواهد آمد!

سختگوی شورای صنفی نمایش از اکران فیلم سینمایی «شیار ۱۴۳» ساخته نرگس آبیاری بعد از ایام عاشورا و تاسوعای حسینی در گروه آزادی اعلام کرد.

غلامرضا فرجی در این باره گفت: «قرارداد فیلم سینمایی «شیار ۱۴۳» ساخته نرگس آبیاری هم در گروه سینما آزادی به ثبت رسید و این فیلم پس از ایام تاسوعا و عاشورای حسینی به سرگروهی سینما آزادی بعد از اتمام فیلم سینمایی «خانوم» ساخته تینا پاکروان اکران خواهد شد!»

فیلم «پاپ» راهی سائوپالو شد!

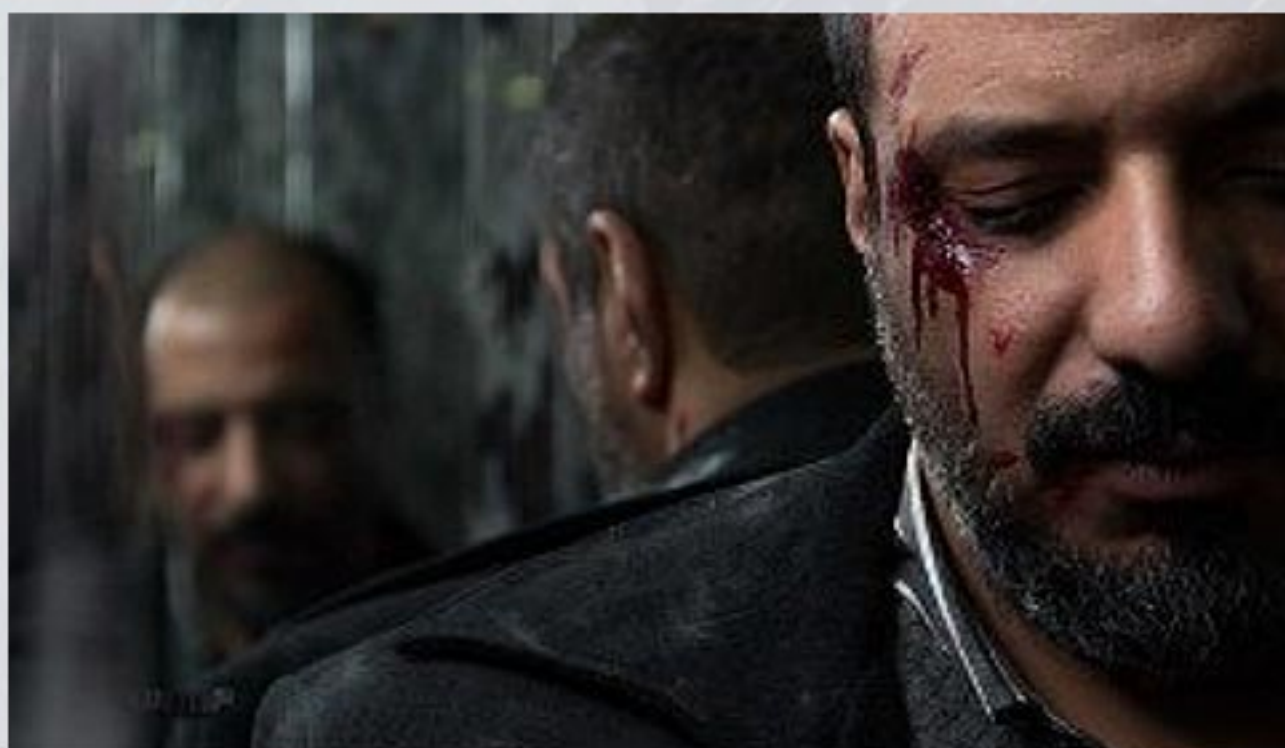
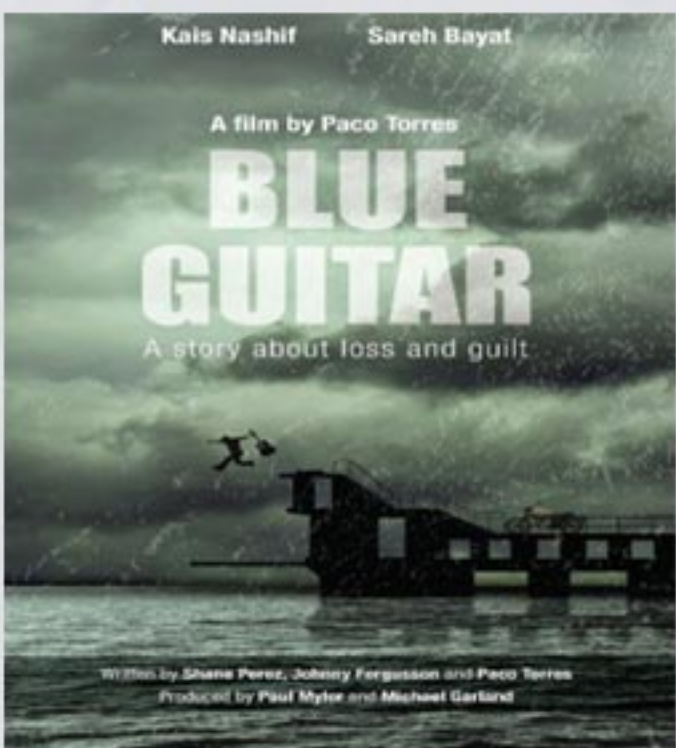
فیلم سینمایی «پاپ» به کارگردانی احسان عبدی پور در سی‌وهشتمین جشنواره فیلم سائوپالو به رقابت با دیگر آثار این جشنواره خواهد پرداخت! این جشنواره از ۱۶ تا ۲۳ اکتبر (۲۴ مهر تا اول آبان ماه) در شهر سائوپالو برزیل برگزار می‌شود و یکی از مهم‌ترین جشنواره های سینمایی آمریکای لاتین است. «پاپ» در بخش مسابقه فیلم‌های اول و دوم این جشنواره با دیگر آثار این بخش رقابت می‌کند و در طول برگزاری جشنواره سه بار به نمایش گذاشته خواهد شد. در دوره گذشته جشنواره سائوپالو فیلم‌های «ماهی و گربه»، «هیس دخترها فریاد نمی‌زنند»، «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» و ... به نمایش درآمدند.

«پاپ» دومین فیلم عبدی‌پور پس از «تنهای، تنهای، تنها» است که حضور بین‌المللی خود را پیش از اکران در ایران آغاز کرده است.

نیوشا ضیغمی به فیلم «آدم باش» اثری از مجید جوانمرد پیوست!

اکنون حضور نیوشا ضیغمی در فیلم جدید مجید جوانمرد با نام «آدم باش» قطعی شده است و جوانمرد در حال مذاکره با بازیگران شاخص دیگر برای ایفای نقش‌های اصلی است. علاوه بر این، جوانمرد قصد دارد در این فیلم که قصه‌ای طنز - فانتزی دارد، حتی برای ایفای

نقش‌های کوتاه از بازیگران چهره استفاده کند. این کارگردان در آغاز پیش تولید «آدم باش» یادداشتی را درباره سال‌های کار نکردنش در سینمای ایران، منتشر کرده است: «پروژه قبلی اینجانب به نام "کرگدن" که دو سال به دنبال تامین سرمایه‌اش بودم، سرانجام به بن‌بست رسید و ناامیدانه پرونده‌اش را بستم و کنار گذاشتم. این مسئله واقعتی است که به واقع باید به آن رسیدگی شود بلکه شاید منجر به حل این معضل در سینمای ایران باشد. البته یکی دو مورد خاص در آن پروژه به خود سنجاق کرده بودم و روی آن پافشاری می‌کردم که حتماً لحاظ کنم که باز شاید علت پیدا نکردن سرمایه‌گذار باشد. یکی آنکه می‌خواستم بعنوان فیلمسازی مستقل در بخش خصوصی عمل کنم و یکی آنکه خود تهیه‌کننده اجرایی آن باشم. هفت هشت سال بود که کار درست و حسابی نکرده بودم و با اینکه شدیداً محتاج کار بودم اما ترجیح میدادم که به شکل حرفه‌ای اقدام کنم و تن به هر کاری ندهم. با اینکه بسیار بدبختی و خانه‌نشینی در برداشت... و باز بگذریم... فیلمنامه ای به دستم رسید، نوشته محمود روزبیهانی به نام "آدم باش" که نیمی از سرمایه آن مهیا بود. فیلمنامه را بازنویسی کردم و بلافاصله پیش تولید را آغاز کردیم. "آدم باش" قصه‌ای طنز - فانتزی دارد و نمی‌شود گفت ژانر کمدی!



BOX

نیما نصراللهی ■ October 17-19, 2014

OFFICE

#	TITLE	WEEKEND	LOCATIONS	AVG.	TOTAL	WKS.	DIST.		
1	Fury (2014)	\$25,000,000	--	3,173	--	\$7,879	\$25,000,000	1	Sony / Columbia
2	Gone Girl	\$16,000,000	-32%	3,249	-35	\$5,540	\$107,268,864	3	Fox
3	The Book of Life (2014)	\$17,300,000	--	3,071	--	\$5,633	\$17,300,000	1	Fox
4	Alexander and the Terrible, Horrible, No Good, Very Bad Day	\$12,900,000	-30%	3,088	0	\$4,177	\$37,731,665	2	Disney
5	The Best of Me	\$11,500,000	--	2,936	--	\$3,917	\$11,500,000	1	Relativity Media
6	Dracula Untold	\$9,300,000	-60%	2,900	13	\$3,207	\$40,146,090	2	Universal
7	The Judge	\$7,700,000	-41%	3,003	0	\$2,564	\$26,603,343	2	Warner Bros.
8	Annabelle	\$7,600,000	-52%	2,878	-337	\$2,641	\$73,801,710	3	Warner Bros. / New Line
9	The Equalizer	\$5,500,000	-43%	2,262	-855	\$2,431	\$89,218,934	4	Sony / Columbia
10	The Maze Runner	\$4,400,000	-41%	2,155	-917	\$2,042	\$90,737,283	5	Fox
11	Addicted	\$3,400,000	-55%	1,037	191	\$3,279	\$12,770,454	2	Lionsgate / Codeblack Films

در صدر جدول باکس آفیس این هفته فیلم تازه اکران شده و موفق **Fury** (خشم) با بازی ستارگانی چون برد پیت، لوگان لرمون و شیا لایوف و کارگردانی دیوید آیر قرار دارد. فروش این عنوان در هفته اول اکران ۲۴ میلیون دلار میباشد. در رده دوم فیلم تحسین شده و شاهکار جدید دیوید فینچر **Gone Girl** (دختر گمشده) قرار دارد. از ستارگان این فیلم میتوان به بن افلک و نیل پاتریک هریس اشاره کرد. فروش آخر هفته این عنوان ۱۷.۵ میلیون دلار و فروش کلی آن پس از گذشت سه هفته از اکران ۱۰۷ میلیون دلار است. در رده سوم جدول باکس آفیس این هفته انیمیشن جدید و تازه اکران شده کمپانی فاکس یعنی **The Book of Life** (کتاب زندگی) با فروش ۱۷ میلیون دلار قرار دارد. فیلم خانوادگی کمدی **Alexander and the Terrible, Horrible, No Good, Very Bad Day** (الکساندر و روز افتضاح) با فروش آخر هفته ۱۱ میلیون دلار و فروش کلی ۳۶ میلیون دلار پس از گذشت دو هفته از اکران آن در رده چهارم قرار دارد. در رده پنجم فیلم جدید و تازه اکران شده مایکل هافمن یعنی **The Best of Me** (بهترین من) با بازی جیمز مارسدن و مایکل موناگان قرار دارد. فروش آخر هفته این عنوان ۱۰ میلیون دلار میباشد. در رده ششم نیز فیلم جدید لاک ایوانز، **Dracula Untold** (ناگفته های دراکولا) قرار دارد. فروش آخر هفته آن ۹.۹ میلیون دلار و فروش کلی آن پس از گذشت دو هفته از اکران ۴۰ میلیون دلار میباشد. فیلم جدید ستاره پرترفدار هالیوود یعنی رابرت داونی جونیور یعنی **The Judge** (قاضی) با فروش آخر هفته ۸ میلیون دلار و فروش کلی ۲۶ میلیون دلار پس از گذشت دو هفته از اکران، در رده هفتم قرار دارد. در رده هشتم اسپین آف فیلم تحسین شده احضار یعنی **Annabelle** (آنابل) قرار دارد. فروش آخر هفته آن ۷.۸ میلیون دلار و فروش کلی آن ۷۴ میلیون دلار پس از گذشت سه هفته از اکران میباشد. در رده نهم فیلم **The Equalizer** (اکولایزر) با بازی دنزل واشنگتن قرار دارد. فروش آخر هفته این عنوان ۵ میلیون دلار و فروش کلی آن پس از گذشت چهار هفته از اکران ۹۰ میلیون دلار است. در رده دهم و آخر جدول باکس آفیس این هفته فیلم جوان پسند **The Maze Runner** (دونده) قرار دارد. فروش آخر هفته این عنوان ۴ میلیون دلار و فروش کلی آن پس از گذشت پنج هفته از اکران ۹۰ میلیون دلار میباشد. نکته جالب جدول باکس آفیس این هفته اکران دو فیلم **Birdman** و **Camp X-Ray** میباشد که فیلم پرنده با در رده بیستم و فیلم کمپ ایکس-ری با بازی پیمان معادی و کریستن استوارت در رده هشتم و نهم قرار دارد.

MARVEL

استدیو فیلم‌سازی مارول در سال‌های اخیر با ساخت چندین عنوان ابرقهرمانی، تجارب شگفت‌انگیزی را برای مخاطبان به ارمغان آورده است. در حالی که چند ماه بیشتر به اکران Avengers Age Ultron باقی نمانده، استدیو فیلم‌سازی مارول در سالن ال کاپیتال دیزنی هالیوود طرفداران را غافلگیر کرد. مارول طی یک مراسم یک ساعته برنامه خود برای اکران فیلم‌هایش را تا سال ۲۰۱۹ شرح داد و از تیزر نسخه سوم اونجرز نیز رونمایی کرد! در ادامه به معرفی کوتاهی از این عناوین خواهیم پرداخت:

اولین عنوان پس از اونجرز ۲، مربوط به Captain America خواهد بود. سومین فیلم از این مجموعه Civil War نام دارد و مهمانی نام آشنا را در آن خواهیم دید: Iron Man حضور Iron Man در این فیلم بدان معناست که فیلم چهارمی از این شخصیت ساخته نخواهد شد. جنگ‌های داخلی در بین ابرقهرمانان و دولت در کامیک‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تقابل این دو شخصیت محبوب می‌تواند بسیار جالب باشد!

دکتر استرنج فیلم بعدی خواهد بود که پس از شایعات فراوان به نظر می‌رسد Benedict Cumberbatch نقش دکتر استرنج را ایفا کند. در این فیلم احتمالاً شاهد دنیای تاریک و ترسناک خواهیم بود. استیفن استرنج قهرمان داستان، جراح بسیار حرفه‌ای و مغرور است که طی یک حادثه دست‌های خود را از دست می‌دهد و برای بهبود وضع جسمانی خود راهی سفری به آسیا می‌شود که در طی آن با جادوگری آشنا می‌شود و در ادامه با به‌دست آوردن نیروهای جادویی خود را درمان و به خانه بازمی‌گردد!

قسمت دوم محافظان کهکشان نیز در این مراسم معرفی شد و اعلام شد این فیلم در تاریخ ۵ می ۲۰۱۷ اکران خواهد شد.

Thor: Ragnarok دیگر عنوان معرفی شده در این مراسم بود. سومین قسمت از مجموعه‌ی Thor به نظر بسار مهم است و قرار است پایانی برای Thor و سرنوشت قهرمان داسن باشد. با توجه به تئوری‌هایی که در مورد این عنوان وجود دارد & به نظر شاهد فیلمی عظیم و حماسی خواهیم بود...

یکی دیگر از عناوین تازه‌ای که در این مراسم معرفی شد Black Panther بود. قرار است Chadwick Boseman به جای پلنگ سیاه ایفای نقش کند. او برای بازی در پنج فیلم با مارول قرارداد امضا کرده و باید به این موضوع اشاره کرد که این شخصیت را به عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی در فیلم سوم اونجرز نیز خواهیم دید.

کاپیتان مارول نیز یکی از عناوین جدید مارول خواهد بود و این نخستین بار است که استدیوی فیلم‌سازی مارول، عنوانی ابرقهرمانی با یک قهرمان زن را خواهد ساخت. داستان این فیلم در مورد کارول دانورس، افسر نیروی هوایی ارتش آمریکا است که طی داستانی، توسط موجودات فضایی به نام Kree، تغییر ژن پیدا کرده و صاحب قدرتهای ماورایی می‌شود.

بعد از عناوین ذکر شده نوبت به معرفی Inhumans رسید. دنیای غیرانسان‌ها در دنیای بزرگ مارول جایگاه بزرگی دارد و قهرمانان متعددی در آن وجود دارند. گروهی هفت‌هزار ساله از انسان‌ها که توسط نژادی فضایی به نام Kree قدرتهای ماورایی دریافت کرده‌اند و مارول عقیده دارد با پرداخت به دنیای Inhumans و شخصیت‌های آن می‌تواند مجموعه‌ای عظیم و جذاب از فیلم‌های ابرقهرمانی را در سال‌های آینده داشته باشد!



در نهایت رونمایی از نسخه سوم اونجرز در دستور کار این مراسم قرار گرفت و نکته جالب اینجاست که قرار است قسمت سوم در دو بخش و در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ اکران شود. این در حالیست که هنوز نسخه دوم اونجرز اکران نشده و نشان از برنامه ریزی دقیق استدیو فیلم‌سازی مارول دارد. در این مراسم تیزر کوتاهی از نسخه سوم نیز به نمایش درآمد!





SUPERHEROES

همواره شخصیت هایی بوده اند که به دلیل ویژگی های خاص ظاهری و باطنی بیشتر از دیگران مورد توجه صنعت گران سینما و تلویزیون قرار گرفته اند. در دنیای ابرقهرمانان محصولات کمپانی های دی سی و مارول همواره از جذابیت های خاص خود برخوردار بوده و مخاطبان خاص خود را داشته اند. اکنون به بررسی ۵ ابرقهرمان که بیشترین حضور

۱ - کاراکتر: بتمن نام: بروس وین گونه: انسان خالق: باب کین ، بیل فینگر
 بتمن کاراکتر محبوب سینما و کتاب های کمیک که طی یک حادثه تلخ یعنی قتل پدر و مادرش مسیر بتمن شدن را پیش گرفت ، با ۲۸۲ فیلم و سریال رتبه اول این لیست را در اختیار گرفته است. بروس وین شهروند ثروتمند ، ولخرج ، خوشگذران و خیر گانهام توسط بازیگران بسیاری نظیر جورج کلونی و سم راکول روی پرده رفته است که بدون شک کریستین بیل بهترین آنها بوده است. در میان بهترین فیلم های این کاراکتر نیز ۳ گانه شوالیه تاریکی به کارگردانی کریستوفر نولان را میتوان نام برد و اوج نبوغ کارگردانی و فیلمنامه نویسی آنرا میتوان در قسمت دوم کالکشن یعنی "شوالیه تاریکی" با بازی فراموش نشدنی هت لجر در نقش جوکر مشاهده کرد. بتمن امیدوار است در حضور بعدی خود در سینما بتواند رقیب خود یعنی سوپرمن را از پیش رو بردارد!

۲ - کاراکتر: سوپرمن نام: کلارک کنت گونه: فضایی خالق: جری سیگل ، جو شاستر
 سوپرمن یا همان کال-ال در سیاره کریپتون به دنیا آمد و درست لحظاتی قبل از نابودی سیاره خود ، توسط پدرش جور-ال با یک موشک به زمین فرستاده شد. وی که قوی ترین شخصیت کمیک های دی سی است با حضور در ۲۲۸ فیلم و سریال توانست جایگاه دوم را در لیست ما اختیار کند! بی گمان تماشای پروازهای درجای سوپرمن و جایجایی های ثانیه ای وی از این سر دنیا به آن سر دنیا جذابیت های خاص خود را خواهد داشت ولی به نظر میرسد این حرکات به چشم کارگردانان اندکی زیادی جذاب آمده اند که تا کنون این همه فیلم و سریال از آن ساخته شده است. به هر حال ... فیلم های سوپرمن برای مدتی روند تکراری و خسته کننده ای را طی میکردند تا اینکه در سال گذشته دیوید اس گایر تحول عظیمی در دنیای سوپرمن ایجاد کرد. فیلم مرد فولادی را میتوان بهترین فیلم ساخته شده از سوپرمن در سال های اخیر دانست که آن را مرهون کارگردانی اسنایدر و بازی های زیبای بازیگران از جمله هنری کوئل دانست.

۳ - کاراکتر: اسپایدرمن نام: پیتر پارکر گونه: انسان جهش یافته خالق: استن لی ، استیو دیتکو
 پیتر پارکر ، جوانی ساده و عاشق که به عقیده ی خیلی از کارشناسان کاراکتر اسپایدر من او یکی از شناخته شده ترین مظاهر تخیلی عصر معاصر به شمار می رود. به طور تصادفی در معرض نیش یک عنکبوت جهش یافته قرار میگردد و قابلیت هایی نظیر پرتاب تار ، بالارفتن از دیوار و ... در وی ایجاد میشود. مردعنکبوتی با ۱۱۸ فیلم و سریال رتبه سوم را در لیست ما در اختیار گرفته است که سرشناس ترین آنها با ۳ گانه سم ریملی آغاز میشود. "اسپایدرمن" عنوان اولین فیلم از ۳ گانه سم ریملی است که در سال ۲۰۰۲ اکران شد و توانست نظر مثبت منتقدان را به خود جلب کند. در این فیلم Tobey Maguire در نقش پیتر پارکر و Willem Dafoe در نقش مقابل وی یعنی Green Goblin ظاهر شدند و در نقش های فرعی نیز جیمز فرانکو و کریستن دانست بازی های جذابی کند تا چشم ها منتظر قسمت دوم آن باشد و باید منتظر ماند و دید که آیا مرد عنکبوتی شگفت انگیز ۲ و ۳ چنگی به دل میزنند یا خیر.

۴ - کاراکتر: هالک نام: بروس بنر گونه: انسان جهش یافته خالق: استن لی ، جک کربی
 گول سبز رنگ دنیای مارول با حضور در ۶۳ فیلم و سریال در رتبه چهارم قرار گرفته است. کاراکتری که در نگاه کودکان طرفدار دنیای کمیک از محبوبیت قابل توجهی برخوردار است و انیمیشن های بسیاری از آن ساخته شده که آخرین آنها سریال انیمیشنی Agents of S.M.A.S.H Hulk and the می باشد که در حال پخش است. هالک هیولایی عظیم الجثه است که نمیتواند بر خشم خود فرود آید و در مواقع عصبانیت از انسان به گول تغییر شکل میدهد. شکل انسان او یا همان بروس بنر ، یکی از ابرهوش های زمین است که دارای مدرک دکترای فیزیک هسته ای نیز میباشد. وی اختراعات فراوانی انجام داده که در میان آنها "بمب گاما" کار دستش داد و وقتی در معرض اشعه های آن قرار گرفت ، به هالک تبدیل شد. بسیاری از فیلم های هالک اما بویی از داستان جذاب آن نبرده اند ... اولین حضور جدی وی در سینما فیلم "هالک" به کارگردانی آنگ لی بود که زمینه را برای حضور هالک در فیلم های سطح بالاتری مانند انتقام جویان فراهم ساخت. بدون تردید فیلم انتقام جویان بهترین حضور هالک در سینما و تلویزیون بوده و بازی مارک رافالو نیز جان تازه ای به آن بخشید. حضور بعدی هالک در پرده نقره ای قسمت دوم انتقام جویان خواهد بود.

۵ - کاراکتر: کاپیتان آمریکا نام: استیو راجرز گونه: انسان جهش یافته خالق: جو سایمون ، جک کربی
 میتوان گفت در بین لیست ما ، کاپیتان آمریکا تقریباً تنها فردی است که به خواست خود تبدیل به ابرقهرمان شده. وی که علاقه شدیدی به حضور در جنگ دارد به دلیل ضعف جسمانی قادر به این کار نیست و برای افزایش قدرت و توانایی های خود در آزمایش های دولت آمریکا شرکت میکند تا بتواند در جنگ نیز حضور پیدا کند. مسلماً حضور در جنگ و فضا سازی و ... جای کار بسیاری دارد و این موضوع نظر کارگردانان بسیاری را به خود جلب کرده و تا کنون ۵۵ فیلم و سریال از روی این شخصیت دنیای مارول ساخته شده و در رتبه پنجم لیست ما قرار گرفته است. کریس اوانس که تا کنون تجربه حضور در ابرقهرمانی دیگر به نام Human Torch را در فیلم ۴ شگفت انگیز داشته ، بدون شک بهترین کاپیتان آمریکای تاریخ سینما را رقم زده است. وی تا کنون در ۲ فیلم کاپیتان آمریکا به نام های "کاپیتان آمریکا: اولین انتقام جو" و "کاپیتان آمریکا: سرباز زمستان" بازی کرده و نمایش دلچسبی را از خود به نمایش گذاشته است. حضور بعدی کاپیتان آمریکا نیز قسمت دوم انتقام جویان خواهد بود.

Blended



< کارگردان:

Frank Coraci

< نویسنده:

Ivan Menchell

Clare Sera

< بازیگران:

Adam Sandler

Drew Barrymore

Kevin Nealon

Terry Crews

Wendi McLendon-Covey

Emma Fuhrmann

Bella Thorne



تمام طول فیلم تکرار می کند که بیننده دلش می خواهد صحنه های حضور او را رد کند و تماشا نکند.

حضور کوتاه و چند دقیقه ای شکل اونیل ستاره سابق بسکتبال هم نمی تواند به جذابیت های فیلم بیفزاید.

در کل فیلم حدوداً صد دقیقه ای Blended یک صحنه در خاطر می ماند و آن هم صحنه ای است که لارن برای اولین بار پس از دوستی و صمیمی شدن با جیم به سر میز غذا می آید و هر یک از افراد حاضر او را با یک دید مشاهده می کنند؛ دیدی که در نگاه آن ها و نگاه کارگردان با یک موسیقی همراه است و جمله ای که خوانده می شود، کاملاً مطلب درون فکر فرد را به بیننده می رساند. شاید بتوان این سکانس را لنگه کفشی در بیابان دانست!

فیلم از داستان ضعیفی رنج می برد و لودگی ها و شوخی های مکرر و بی نمک هم بر دیگر ضعف های فیلم افزوده می شوند تا بیننده برای به پایان رسیدن فیلم دعا کند و بخواهد این فیلم هرچه زودتر به پایان قابل پیش بینی اش دست پیدا کند. پایانی که تنها با دیدن عکس کاور فیلم قابل پیش بینی است و هیچ لزومی برای خسته کردن خود نیاز ندارد. البته خارج از ضعف هایی که ذکر شد از درس هایی که فیلم برای تحکیم خانواده و تلاش برای حفظ و برقراری آن می دهد، نباید غافل شد و این که داشتن یک خانواده و عشق ورزیدن به آن لازمه زندگی هر فرد است.

در طرف مقابل لارن است که از شوهر بی مسئولیتش جدا شده است و اکنون دو پسر دارد که آن ها هم مشکلات خود را دارند، مشکلاتی که تنها یک پدر با مسئولیت قادر به برطرف کردن آن است. همین مسئله خط داستان فیلم را شکل می دهد، دو خانواده ناقص که یکی نیاز به مادر دارد و یکی نیاز به پدر و این جاست که "درآمیخته" معنی می گیرد و مخاطب تا آخر قصه را حدس می زند. آن ها به طور اتفاقی وارد یک سفر تفریحی مشترک به آفریقا می شوند و عشق گمشده جیم و لارن در آفریقا و در میان حیوانات پیدا می شود. در این جا جیم به پسر لارن بیسبال آموزش می دهد و لارن دختر پسرنامی جیم را تبدیل به یک دختر می کند.

شوخی ها و مزاح های همیشگی این دست فیلم ها در این بخش از فیلم شدت می گیرد. اشتباهاتی که موجب کثیف شدن، به زمین خوردن و اتفاقاتی از این قبیل می شود و بیننده را ناگزیر به لبخند می کند. لبخندی که شاید تا پایان فیلم ادامه دار نباشد و بیننده در پایان تمام آن صحنه های کوتاه به یاد ماندنی را از یاد می برد، زیرا ارزش پایینی داشتند و بسیار ساده و سهوی بودند.

یارگار این گونه از فیلم ها هم یک مرد سوم است که اشتباهات مکررش باعث خنده می شود که در این فیلم دو مرد آفریقایی این نقش را به عهده دارند که یکی تنها شعر میخواند و می رقصد و این کار را به شکلی در

همیشه مسائلی که به غذا خوردن یا کنار استخر راه رفتن به یک نتیجه منتهی می شود و بهتر است، به مسائلی که در دستشویی اتفاق می افتد اشاره نکنم! البته هنوز هم افرادی هستند که ترجیح می دهند این گونه فیلم ها را ببینند و به شادی های زودگذر و پوچ برسند تا فیلم های خوب و درام ببینند و به اندیشه فرو بروند.

فیلم تمرکز زیادی بر روی تحکیم بنیان های خانواده دارد و اسم فیلم که به مخنی درآمیخته است، همین موضوع را نشان می دهد که دو خانواده ناقص می توانند تشکیل یک خانواده کامل و گرم را بدهند و باید اعتراف کرد، این فیلم که در آمریکا ساخته شده است و جنبه های کمدی بسیاری نیز دارد، در بسیاری از مسائل بهتر از نمونه های ایرانی است که با شعار تحکیم بنیان های خانواده فیلم می سازند و در آخر نیز بدون پایان بندی مناسب رها می شوند و سازندگان کار خودشان را یک حرکت انفجاری قلمداد می کنند.

داستان این فیلم درباره یک مرد بیوه به نام جیم فرایدمن و یک زن مطلقه به نام لارن رینولد است که در ابتدای فیلم با یک دیگر قرار می گذارند، اما نتیجه این قرار آن چیزی که انتظار می رود نیست و آن دو عصبانی آن جا را ترک می کنند. جیم همسرش را از دست داده است و سه دختر ریز و درشت دارد که هر یک مشکلات خاص دوران خودشان را دارند و جیم به تنهایی و در نقش یک پدر نمی تواند از پس آن ها بر بیاید و آن ها نیاز به یک مادر دارند.

معجونی بدمزه

آدام سندلر را همه می شناسید و می دانید که او معمولاً در چه نوع فیلم هایی بازی می کند. او پیش از این در فیلم هایی نظیر The Punch-drunk love و wedding singer مشاهده کرده ایم که در فیلم خواننده عروسی با کارگردان همین فیلم Blended همکاری کرده است. مطمئناً فرانک کوراچی در ضعیف بودن و به نوعی بی نمک بودن فیلم بی تقصیر نبوده است ولی نباید از نقش انکارنشده نویسندهگان نیز چشم پوشی کرد که هیچ چیز جدیدی را به بیننده نشان نداده اند. درو بریمور نقش مقابل آدام سندلر را بازی می کند، او را نیز در فیلم هایی همچون First 50 و dates و Wedding singer دیده ایم که در این بار دیگر با یک دیگر همکاری می کنند. به شخصه چندین از فیلم های سبک کمدی خوشم نمی آید ولی می دانم که بسیاری این گونه فیلم ها با این مضامین را دوست دارند و آنها را با علاقه تماشا می کنند. فیلم هایی که معمولاً با شوخی های زننده و حتی چندی آور قصد خندانند بیننده را دارد. معمولاً شوخی ها و مزاح های این دست فیلم ها برای بینندگان تکراری است و آن ها همیشه می توانند چند دقیقه بعد را پیش بینی کنند و خنده هایشان را برای آن اوج صحنه آماده کنند و حتی در این کار از کارگردان نیز پیشی می گیرند. در فیلم Blended شوخی ها و مسائل خنده دار مقداری ساده تر است و به نوعی خانوادگی بودن فیلم باعث شده است تا شوخی ها ایشان را از حد فراتر نگذارند.

Deliver us from Devil



< کارگردان:

Scott Derrickson

< نویسنده:

Scott Derrickson

Paul Harris Boardman

< بازیگران:

Eric Bana

Olivia Munn

Édgar Ramírez

Joel McHale

Sean Harris



بر اساس فیلم های اخیر اسکات دریکسون، وی به سختی تلاش می کند تا به شهرت و موفقیت فیلم جن گیر به کارگردانی William Friedkin محصول سال ۱۹۷۳ برسد ولی باید به این باور برسد که صرفاً روایت یک داستان ترسناک، عامل موفقیت فیلم نخواهد شد و باید تمام جوانب را در نظر گرفت. حتی پایان بندی فیلم DUFFD هم توان مقابله با تک تک صحنه های جن گیری William Friedkin را ندارد چه برسد به اینکه به گرد پای وی برسد!

در بحبوحه فیلم های بلاک باستری سال ۲۰۱۴، فیلم Deliver us from Devil حرفی برای گفتن ندارد ولی کسانی که به ژانر ترس علاقه وافری دارند توصیه می شود حداقل یک بار این فیلم را ببینند و از روایت داستانی نه چندان پر مغز آن لذت ببرند. ولی اگر همچنان علاقه دارید که از یک فیلم قوی و پر مغز که شما را در حد مرگ بترساند لذت ببرید، باید منتظر عناوین مهم سال ۲۰۱۴ نظیر The babadook که متای ۹۰ و نمره IMDB بالای ۷ دارد بمانید. فیلم جدید اسکات دریکسون صرفاً حکم یک آب طالبی خنکی را دارد که مزه آن را به سرعت فراموش خواهید کرد!

برعکس فیلم اشاره شده می باشد. این فیلم داستان جدیدی دارد ولی ای کاش از لحاظ متافیزیکی هم روی داستان آن تحقیق می شد. ای کاش کارگردان فقط به عبارت "برگرفته از یک داستان واقعی" بر روی کاور و پوستر فیلم بسنده نمی کرد و بیشتر بر روی داستان آن کار می کرد.

استفاده از بازیگر مردمی، آقای Eric Bana در نقش سارچی در فیلم DUFFD می توان به جرئت گفت برگ آس کارگردان برای هایپ کردن فیلم بوده است! اریک بانا که در فیلم هالک در نقش اول حضور داشته، همچنین در فیلم Star Trek در نقش نرو و فیلم Lone Survivor نیز هنرنمایی قشنگی از خود به جا گذاشته است. بی انصافیست که در میان مشکلات اخیر و درشت این فیلم، به بازی بسیار خوب وی ایراد و خرده بگیریم. هر چند، کارگردان یعنی اسکات دریکسون نیز در کارنامه خود، فیلم های شوم (Sinister) و جن گیری امیلی رز (The Exorcism of Emily Rose) را ثبت کرده است. متأسفانه فیلم DUFFD نتوانسته بهتر از این فیلم ها ظاهر شود و حتی در حد فیلم جن گیری امیلی رز هم نبوده است!

رعایت نشده و صحنه های سینمایی برای ترساندن مخاطب از حالت پیش بینی مخاطب به دورست و شاید در صحنه ای که فکرش را نمی کنید، کارگردان برای ترساندن شما نقشه ای در سر داشته است. البته بیتوانست جلوه های ویژه این فیلم بهتر از این باشد. حداقل میتوانستیم بگوییم تدوین این عنوان برای یک فیلم در سال ۲۰۱۴ قابل قبول است ولی اینگونه نیست.

وقتی ۴ فرد برای داستان نویسی انتخاب میشوند، که یک نفر از آنها، شخص شخصیت کارگردان یعنی آقای Scott Derrickson می باشد، انتظار می رود برای بخش داستانی، به قول عامیانه کاف و سوتی داده نشود! متأسفانه همه چیز در ظاهر خوب است ولی وقتی عمیق تر نگاه کنیم، لایه های نخ نمای داستانی را خیلی راحت می توان مشاهده کرد. همچنین از لحاظ متافیزیکی هم فیلم مشکل دارد! برای مثال، در سال جاری، فیلم The possession of Michael King از جنبه علمی و متافیزیکی یک فیلم بسیار قوی بوده ولی از لحاظ داستان ترسناک که بتواند یک مخاطب علاقه مند به ژانر ترسناک را راضی نگه دارد، فیلم چندان دلچسپی نبوده است. ایراد فیلم DUFFD دقیقاً

شیطانی که پی نام رفت...!

در میان انبوهی از فیلم های اکشن و بلاک باستری هالیوود، فیلم های ژانر ترسناک همیشه مظلوم واقع شده اند. چه از لحاظ داستانی و چه از لحاظ فنی! با این حال، فیلم جدیدی با داستان و ایده نو و تازه به میادین آمد و تلاش کرد تا جای خود را میان ریش سفیدان ژانر ترس باز کند ولی آیا موفق بوده است؟

در اینکه داستان فیلم DUFFD ایده جدیدیست شکی نیست ولی اینکه صرفاً بگوییم منحصر به فرد بوده، با عقل سنخیت ندارد. داستان با پیش مقدمه نسبتاً کلیشه ای آغاز می شود ولی خوش بختانه تا نیمه نهایی فیلم، شاهد سیر صعودی خوبی در بخش داستانی خواهیم بود. کارآگاهی که به دنبال حل سلسله قتل های زنجیره ای ماورایی به همراه یک کشیش وارد ماجرای هولناکی می شود که حتی در کابوس های شبانه خود نیز فکر آن را نمی کند.

شاید بتوان گفت نظرات مثبت منتقدین به خاطر سیر صعودی داستانی بسیار خوب این فیلم بوده است. برخلاف سایر عناوین کلیشه ای در ژانر ترسناک، تکنیک های معمول و رایج ترس در فیلم DUFFD



Ender's Game



محمد مهدی عنایتی

< کارگردان:

Gavin Hood

< نویسنده:

Gavin Hood

Orson Scott Card

< بازیگران:

Asa Butterfield

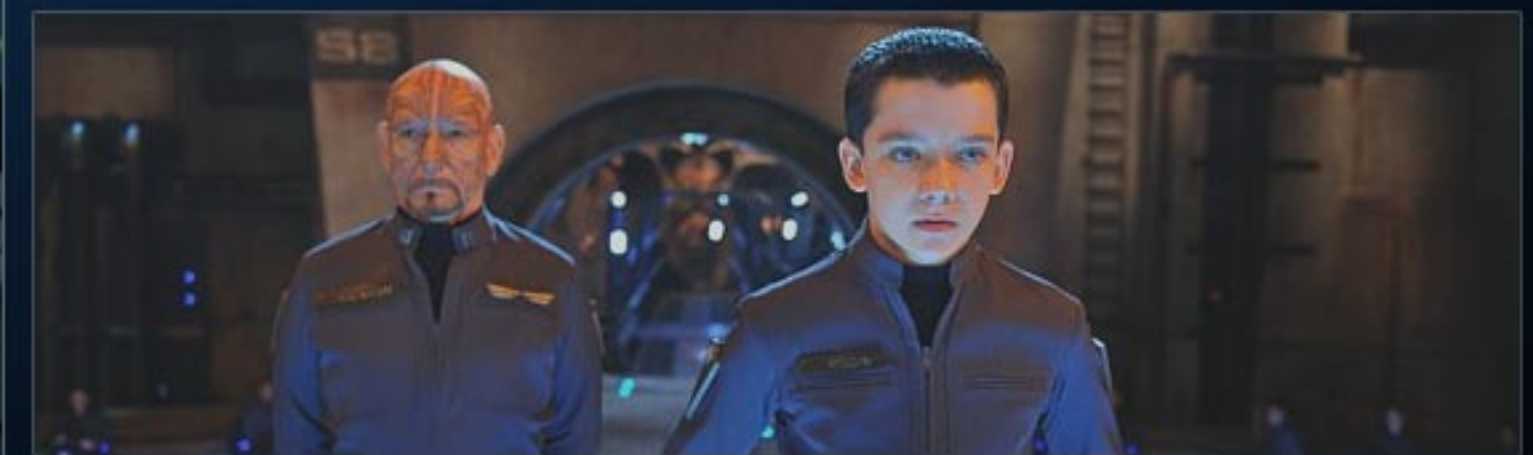
Harrison Ford

Hailee Steinfeld

Abigail Breslin

Ben Kingsley

Viola Davis



مخصوصاً در مورد داستان. فریب دوست برای شکست دوست. خیلی از فیلم‌ها از این ایده برخوردار هستند. شما یک نفر را وارد تمرین می‌کنید و به وی می‌گویید که فقط یک تمرین است اما در انتها می‌بینید که همه چیز واقعی بوده و شما به کسی صدمه زده‌اید. شما پیش خود فکر می‌کنید که اگر وی قصد دوستی داشت و یا قصد صلح داشت چه می‌شد؟ آیا می‌توانستید با وی صلح کنید؟ همین جاست که در شما احساس گناه به وجود می‌آید. "بازی اندر" هم دقیقاً از چنین روایتی برخوردار است.

البته باید گفت فیلم با وجود اینکه چیزی حدود دو ساعت بود اما چیز زیادی برای رو کردن نداشت. به گونه‌ای می‌توان گفت مخاطب باید انتظار قسمت دوم را نیز داشته باشد چون چیز خاصی در این قسمت به نمایش گذاشته نشد. البته مشخص نیست قسمت دومی هم هست یا نه.

"بازی اندر" فیلم سرگرم‌کننده‌ای است اما نه برای هر سلیقه‌ای. اگر پایان مجهول دوست دارید فیلم خوبی است اما اگر نه زیاد فیلم خوبی نیست. داستان آن تا حدی تکراری، عجول و مجهول است و تا حدی از داستان خوبی برخوردار نیست اما از نظرهای دیگر به شدت جذاب است. مخصوصاً جلوه‌ها و صحنه‌سازی‌های فیلم و البته بازی خوب بازیگران. اگر از علاقه‌مندان هریسون فورد هستید فیلم خیلی خوبی است. گرچه هنوز هم مجهول بودن آن دارد به فیلم ضربه وارد می‌کند. "بازی اندر" فیلمی است که سخت می‌توان به هر کسی پیشنهاد کرد اما انتخاب با شماست. باید منتظر ماند. شاید قسمت دومی هم رو شود. اگر هم رو نشد پس باید با همین سرنوشتی که تعیین شده خود را وقف داد زیرا هیچ چیزی در این فیلم به سرانجام نرسید.

بازی خیلی خوبی را به جا گذاشت. آسا باترفیلد نیز همینطور منتها تا حدی عجیب. در ابتدای فیلم شاهد یک درگیری کوتاه بین اندرو و برادرش پیتر هستیم. هنوز دعوا شروع نشده برادرش اندرو را بز زدن زد. باید گفت به نوبه‌ای شاهد هیچ مقاومتی از سوی اندرو در برابر خشونت برادرش نبودیم و باید گفت که هیچ دفاعی از خود نکرد. این باعث شد تا حدی شخصیت وی بدون گزینه شناخته شود. داستان در برخی از بخش‌های خود دچار بیماری عجله می‌شود و تا حدی عجول می‌شود و سکانس‌ها سریع به نمایش گذاشته می‌شوند اما بقیه بخش‌های فیلم عالی است.

در مورد صحنه‌سازی باید گفت که "بازی اندر" از یکی از بی نظیرترین صحنه‌سازی‌ها برخوردار است و به شدت جذاب است. مخصوصاً هنگامی که اندر به فضا می‌رود. فضایی‌های به نمایش گذاشته شده در فیلم به شدت جذاب است. مخصوصاً اتاق جنگ. به مانند دیگر فیلم‌ها نیست که تا حدی ظاهر شخصیت‌ها را غیر واقعی جلوه داده‌اند. خیلی از فیلم‌ها بوده‌اند که به مانند "بازی اندر" سعی کرده‌اند چنین جوی را به نمایش بگذارند اما چهره شخصیت‌هایشان تبدیل به چهره‌های کامپیوتری شده و تا حدی از حالت واقعی در آمده است.

یکی از نکات مهم در مورد "بازی اندر" اینست که یکی از فیلم‌های هیجانیست که به شدت در امر جذب مخاطب موفق است. صحنه‌سازی‌ها و جلوه‌های فیلم به گونه‌ای هستند که مخاطب واقعا درگیر فضای فیلم می‌شود و سعی می‌کند که خود را درگیر ماجرای فیلم کند. منتها یک روند تکراری در این میان مشکل‌ساز است. در برخی از بخش‌های فیلم واقعا تکرار احساس می‌شود.

دولت شرکت کرده که در حال انتخاب باهوش‌ترین بچه‌ها برای استفاده از آنها در جنگ‌های فضایی هستند. اندرو بر پایه هوش فوق‌العاده خود به گونه‌ای از سوی سرهنگ گراف (هریسون فورد) به عنوان یک فرمانده انتخاب می‌شود و از همان روز اول وی سعی می‌کند که اندرو را به یک فرمانده جدید برای ارتش تبدیل کند تا موجوداتی فضایی با نام فرومیک‌ها (موجوداتی فضایی که تقریباً شبیه مورچه‌ها هستند) را شکست دهد. در اصل هنوز تهدیدی از سوی این موجودات صورت نگرفته اما دولت نگران است دوباره جنگی برپا شود. اندر هم پس از انتخاب شدن به دانشگاه جنگ می‌رود و در آنجا به وی درس‌های مختلفی می‌دهند تا بتوانند وی را به یک فرمانده تبدیل کنند و ... داستان "بازی اندر" از جمله داستان‌هایی است که ناقص است. یعنی باید گفت حتی می‌توان از داستان تعریف‌های بی شماری کرد اما خیلی بیش از حد ناقص است. تنها چیزی که در "بازی اندر" شاهد آن بودیم این بود که اندر توانست فرمانده شود ولی وی بدون اطلاع قبلی بسیاری از فرومیک‌ها را کشت. با وجود آنکه وی احساس می‌کرد که فرومیک‌ها به دنبال صلح هستند. در نهایت هم فیلم با یک سکانس از اندر که درون یک سفینه قرار گرفته و در حال گردش در فضا برای پیدا کردن جایی مناسب برای آخرین فرومیک باقی مانده است فیلم تمام شد.

گرچه که نباید از جذابیت فیلم گذشت اما داستان ناقص آن لطمه‌ی زیادی به آن وارد می‌کند. باید گفت فیلم از جو و اتمسفر بسیار فوق‌العاده‌ای برخوردار است. مخصوصاً در زمینه انتخاب بازیگران فیلم. در ابتدا نباید از بازی فوق‌العاده هریسون فورد گذشت.

فریب دوست برای شکست دوست
گاهی اوقات پیش می‌آید که مادران، دوستان، پدرتان، معلمان یا هر کس دیگری که نزدیک شماست شما را وادار می‌کنند که یک چیز را بپذیرید. اینکه چه چیزی حقیقت دارد و چه چیزی ندارد. گاهی اوقات نیز رییس شما چنین کاری می‌کند. مشخص می‌کند که آن چیزی که می‌بینید حقیقت ندارد و تنها یک تمرین، یک شبیه‌سازی یا هر چیزی شبیه اینهاست. اما گاهی اوقات این کارها را برای رسیدن به اهداف خود انجام می‌دهند. شاید با کسی دشمنی دارند و شاید هم مشکلی دارند. بنابراین سعی می‌کنند او را نابود کنند اما چگونه؟ یک نگاهی به اطراف می‌کنند و می‌فهمند که توانایی آنها در این حد نیست که بتوانند دشمن خود را نابود کنند پس تمام امکانات را فراهم می‌کنند تا به سراغ شما آیند و اطمینان دارند که توانایی شما بیش از حد دشمن آنهاست. کاری می‌کنند که شما فکر کنید یک بازی است و هیچ نبردی در کار نیست و شما هم می‌بینید جو به صورتی است که انگار همه چیز به مانند بازی است اما در انتها می‌بینید که همه چیز واقعی است و آنها یک پاپوش برای شما دوخته بوده‌اند.

"بازی اندر" هم از چنین قاعده‌ای برخوردار است. پس‌ریسه‌ای به دلیل هوش بالای خود در یک برنامه انتخاب می‌شود و چون احساس می‌کند که همه چیز غیر واقعیست پس بدون هیچ استرسی و با دقت بیشتر کار خود را انجام می‌دهد اما در انتها متوجه می‌شود همه چیز واقعی بوده و آنجاست که یک دفعه ماجرا برایش عجیب می‌شود. داستان بر اساس کتابی با همین نام نوشته شده است. اندرو اندر ویکین (آسا باترفیلد) پسری باهوش است که در برنامه‌ای از سوی

X-Men : Days Of Future Past



محمد مهدی عنایتی

< کارگردان:

Bryan Singer

< نویسنده:

Simon Kinberg

Jane Goldman

< بازیگران:

Hugh Jackman

James McAvoy

Michael Fassbender

Jennifer Lawrence

Peter Dinklage

Nicholas Hoult

Ellen Page

حرف می زند اما کم. که البته باید گفت اتفاقا یک همچنین تمی هم برای این شخصیت نیاز بوده و پتانسیل بالاتری را برایش رقم زده و به گونه ای باید گفت کم رنگ شدنش باعث برتری اش هم شده است اما در مورد پروفیسور کارلوس باید گفت کریس مک اوی نقشش را خوب بازی کرد. مخصوصا اینکه در این فیلم رفتارهای متفاوتی را باید از وی شاهد بود. چرا؟ زیرا قرار است که از فرش به عرش رسیدنش را ببینیم. آن هم زودتر از موعد. هر چه باشد لوگان مجبور است با رفتن به گذشته به یک نفر پناه ببرد و آن هم کسی نیست جز خود پروفیسور. باید سعی کند کاری کند که پروفیسور زودتر از موعد تبدیل به آن پروفیسور ذهن خوان درجه یک شود. پس باید گفت مک اوی نقشش را خوب بازی کرد. اما بحث سر مایکل فزبندر جالب است. من نمی دانم چرا ولی این مرول یک تئوری را انتخاب کرده تا به ایکس منی ها پر و بال دهد و آن همین مایکل فزبندر است که در هر قسمت از ایکس من حتما باید یک اوباشی به پا کند. یعنی یک شخصیت اینقدر لجوج و لوس؟ مثلا سی سالش است. اما چه کنیم. دیگر زمانه چنین خواست. وی هم نقشش را به مانند همیشه خوب و حرص در آور بازی کرده ولی حداقل جای تقدیر است که به مانند ایکس من های قبلی خودش را برای دردرس سازی نمی کشد. متاسفانه شخصیتی که بیش از همه شخصیت ها انتظار می رفت تا بهتر عمل کند میستیک آن هم با بازی جنیفر لارنس بود.

آن قدری موفق شده اند که جزئیات داستانی فیلم حرف ندارد. اول از همه ایده اصلی داستان نو است و خوب پرورش داده شده است. چرا؟ زیرا از پیچیدگی های خاصی برخوردار است. لوگان چون نمی میرد به گذشته می رود و آن هم با استفاده از ذهن. یعنی به نوعی ذهنش به گذشته می رود نه بدنش. بعد از آن هم اینکه بیننده با چیزهایی آشنا می شود که در دنیای ایکس من برایش جدید هستند و به نوعی برای اولین بار است که روایت می شوند و البته نکته دیگر اینکه داستان فیلم به نوعی سعی در ارائه پیام های انسان دوستانه دارد. شبیه به اینکه انسان ها همه با هم متحد هستند و همه باید با هم دوست و رفیق باشند و اینگونه حرف ها که البته در اینجا انسان های یابی و بیگانه جیش یافتگانی هستند که بدون اینکه بخواهند در معرض آزمایشات مختلف قرار گرفته و از نظر ژنتیک تغییر یافته اند.

شخصیت پردازی از جمله آن نکاتی است که باید گفت به بهترین شکل در فیلم صورت گرفته است. شخصیت لوگان یا همان ولورین مثل همیشه با بهترین پتانسیل ظاهر شده منتها تا حدی در فیلم شاهد کم رنگ شدن این شخصیت در روند داستان هستیم. چرا؟ زیرا در این فیلم هیو جکمن درست است که نقش اصلی را به عهده دارد اما چون در زمان گذشته به سر می برد کمی بعضی چیزها برایش عجیب است و برای همین هم کمی ساکت است و هیچ نمی گوید.

حال وقت نقشه اصلی ست. تصمیم می گیرند که به گذشته رفته و به طور کل کاری کنند که قراولان تولید نشوند. حال اصلا قراولان چطور به وجود آمده اند؟ گویا در گذشته یک جیش یافته به اسم میستیک یا ریون (با بازی جنیفر لارنس) یک کارخانه دار بزرگی را خواسته تا به قتل برساند اما موفق نشده است. دکتر بولیور تراسک (با بازی پتر دینکلیج) کسی بوده که ریون قصد کشتنش را داشته زیرا وی توانسته به فرمول های جالب در مورد جیش یافتگان دست پیدا کند. گویا در گذشته وی، تراسک را کشته اما ناگهان وی را بر زمین انداخته و از زن وی برای ساخت قراول های آینده استفاده کرده اند. حال از میان گروه ایکس من باید کسی را به گذشته بفرستند و لوگان (با بازی هیو جکمن) به خاطر اینکه هیچوقت نمی میرد از طریق ذهن به گذشته رفته تا اوضاع را سر و سامان دهد و کاری کند که به طور کل هیچ قراولی به وجود نیاید.

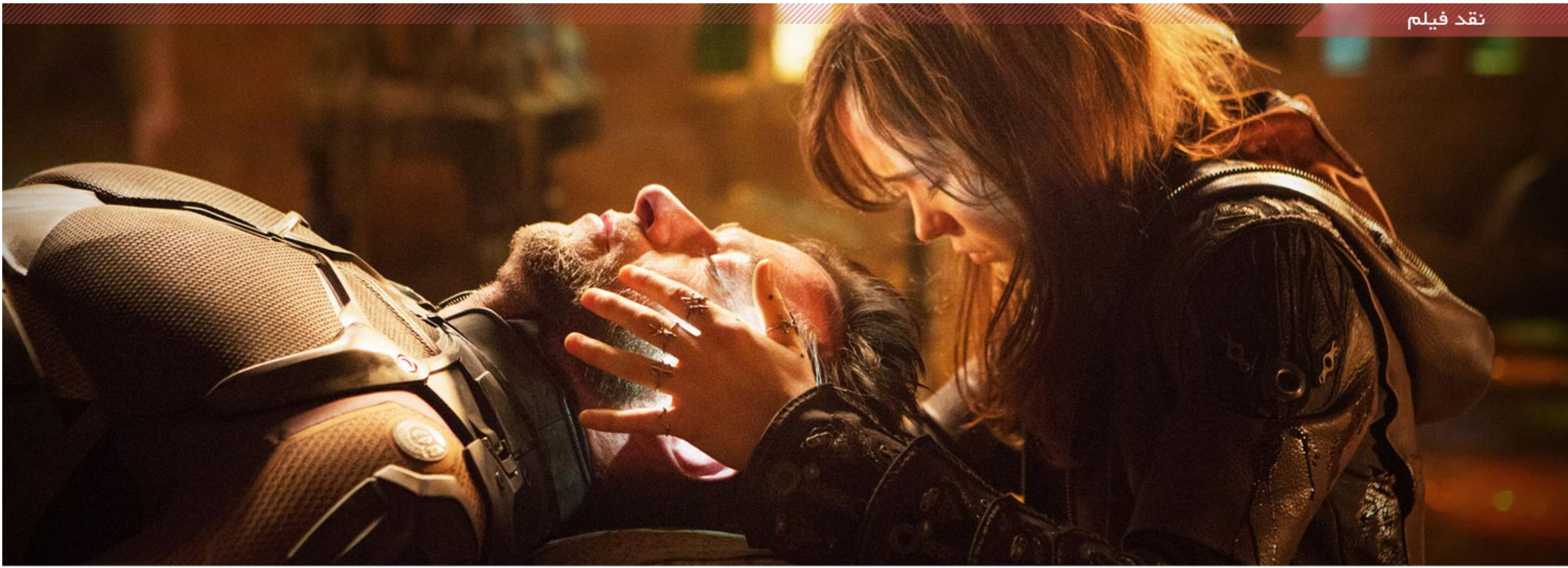
ژانر فیلم علمی-تخیلی است. منتها در این میان یک سری رگ و ریشه هایی از درام را نیز بهره می برد. پس همانطور که مشخص شد فیلم در ژانر اکشن قرار ندارد. چرا؟ زیرا هیچ چیز اکشنی در خود ندارد و سطح کمی از اکشن بهره برده است. راستش را بخواهید یک احساسی به من می گوید که سازندگان در همان ابتدا قصدشان ارائه یک داستان بی نقص و خوب به مخاطب بوده و به شدت هم در این امر موفق شده اند.

این فیلم اکشن نیست!

اصلا شوخی نیست. نه اصلا شوخی ندارم. باید باور کرد. فیلم جدید ایکس من به هیچ وجهی اکشن نیست. این حرف کاملا متین است. حداقل برای آنهایی که فیلم را دیده اند قابل باور است اما آنهایی که ندیده اند چه؟ آیا فیلم اکشن است؟ همانطور که گفتم خیر. به هیچ وجه این فیلم را اکشن نمی نامم. چون اصلا هیچ چیزی ندارد که بتوان آن را اکشن نامید. اما چرا اینقدر مورد استقبال قرار گرفت؟ چون ایکس من است؟ خیر. منتقدان هم روی خوشی نشان دادند. ماجرا چیست؟

داستان فیلم در سال ۲۰۲۳ به سر می برد. گروه ایکس من در جنگ با موجودات فضایی ای به نام قراولان هستند. آنها در سعی این هستند که آنها را نابود سازند اما از توانایی شان این کار خارج است و به هیچ وجه نمی توانند آنها را نابود کنند زیرا قراولان موجوداتی هستند که خودشان را با جیش یافتگان منطبق کرده و آنها را در هر شرایطی شکست می دهند. پس چه باید کرد؟ چطور می توان جلوی آنها را گرفت؟ کیتی پراید (با بازی الن پیج) یک راهی پیدا کرده که طی آن می توان از طریق ذهن کسی را به گذشته فرستاد تا بچه ها را خبر دهد که مورد حمله قرار گرفته اند و وی هم در سفر در زمان آن هم در ذهن به چند ساعت قبل رفته و به گروه می گوید که قرار است تا چند ساعتی بعد مورد حمله قرار بگیرند و مثل اینکه اثر گذار هم هست.





نمی گویم که خوب بازی نکرده اما باید گفت که لارنس با خاطر چهره خاصش و البته پتانسیل بالایی که دارد بیشتر از او انتظار می رفت. وی در این فیلم به نوعی می توان گفت که به شکل یک رهگذر عمل می کند. مثل اینکه فقط در یک سکانس از فیلم از جلوی دوربین رد شود. حال او باش به پا می شود که این حرف ها چیست خودمان دیدیم لارنس در همه سکانس های فیلم حضور داشت بعد می گوید به مانند یک رهگذر است؟ بله. بنده اعتقاد دارم نقش یک رهگذر را داشت. چون زیاد بر رویش تمرکز نکرده اند. نیاز بوده که یک مقدار بیشتر بر روی شخصیت میستیک تمرکز کنند اما به نوعی انگار وی تنها مکمل شخصیت های داستان بوده و زیاد جلب توجه نکرده است. مشکل هم از لارنس نیست. مشکل از آنها نیست که از وی به درستی در این فیلم استفاده نکرده اند و به نوعی شخصیت وی را بی احساس پدید آورده اند. نگاه کنید می فهمید. وی نه می خندد، نه می گیرد، نه ناله می کند، نه اخم می کند و نه داد می کشد. تا انتهای فیلم وی را با لب های بسته و چشم های صافی می بینیم که هیچ تکان نمی خورند و فقط یک حالت دارند. در مورد جلوه های ویژه باید گفت که با توجه به اینکه عنوان کردم رگ و ریشه های اکشن در حد سر سوزن در فیلم است بنابراین انتظار آنقدر سکانس اکشن نداشته باشید. اما به طور کلی فیلم علمی تخیلی است و در برخی از قسمت های خود جلوه های ویژه به شکل خیلی خوب و درستی به کار برده است. در مورد موسیقی هم بحث زیادی نیست زیرا فیلم های اکشن این روز ها همه شان از یک سری ریتم هیجانی و مخصوصی برخوردارند که در اکثریت آنها هیچ تفاوتی دیده نمی شود.



فیلم جدید ایکس من فیلم خوبی است. اما همانطور که گفتم اکشن نیست. به هیچ وجه این فیلم را اکشن ننمایید. باید گفت تنها یک سری رگ و ریشه های اکشن در این فیلم رعایت شده و به هیچ وجه اکشن درجه یک نیست. اما در بقیه بخش ها به شدت خوب عمل کرده است. حتی تا جایی پیش رفته که در جدول برترین های تاریخ هم قراره گرفت. "روز های پیش از آینده" فیلمی است که روایت خوبی دارد و یک روایت نو و جدید را نسبت به داستان ایکس من در پیش گرفته و شاید بتوان گفت که پس از تماشای این فیلم میتوان به این منطق رسید که شاید دیگر ایکس منی در کار نباشد. زیرا این فیلم به گونه ای داستان ایکس من را نشان داد که در انتها یک پایان خوش به همه چیز پایان داد و در انتهای فیلم شاهد صلح و دوستی و برقراری نظم و امنیت بودیم. با این حال از مارول هر کاری بر می آید پس باید امیدوار بود. فیلم اندکی در بخش شخصیت پردازی مشکلات عدیده و کمی داشت اما به غیر از آن فیلمی است که روایت خوبی دارد. منتها یک چیز را می گویم. فیلم اکشن نیست و ریتم آرام و جذابی دارد. پس اشتباه نگیرید.



The Lego Movie



محمد مهدی عنایتی

< کارگردان:

Phil Lord
Christopher Miller

< نویسنده:

Phil Lord
Christopher Miller

< بازیگران:

Will Arnett
Will Ferrell
Elizabeth Banks
Craig Berry
Morgan Freeman
Jonah Hill
Dave Franco
Charlie Day

سینما در بعد انیمیشن

همیشه همه جا گفتم و باز هم خواهم گفت که انیمیشن را به عنوان بُعدی می شناسم که توانایی انتقال احساسات و توانایی ایجاد دنیا های عجیب الخلفه را دارد و همیشه هم سختم را تحسین می کنم و به حرف کسانی که میگویند انیمیشن مخصوص بچه هاست هیچ اهمیتی نمی دهم و خوشحالم که پس از این همه مدت بالاخره مفهوم سختم ثابت شد. تنها چیزی که می تواند سختم را ثابت کند چیزی نیست جز انیمیشن " فیلم لگو ". هیچ سخنی در این میان نیست که بر مبنای احساسات و دیگر موارد اضافی دیگر این تصمیم را گرفته ام. تنها دلیلی که این تصمیم را گرفته ام تکمیل بودن انیمیشن بود. تکمیل بودن آن از همه نظر که تا به حال سابقه اش را در هیچگونه انیمیشنی ندیده بودم. نایاب است که معمولا چنین انیمیشن هایی در طول تاریخ منتشر شوند. اکثریت انیمیشن هایی که دیده ام معمولا یک روند طولانی ای را در پیش می گیرند که کاملا قابل پیشبینی است و نکته مهم این است که این روند تا حدود چندین ساعت مخاطب را بدنبال خود خواهد کشاند اما وجه تمایزی که " فیلم لگو " نسبت به انیمیشن های دیگر داشت مربوط به فضایی بود که این انیمیشن در مدت زمان یک ساعت که معمولا زمانی کم برای یک انیمیشن معمولی است، توانست چنان بعد و فضایی را به نمایش بگذارد که بعید می دانم انیمیشنی مانند آن پیدا شود که بتواند در زمان بندی یک ساعته چنان مخاطب را متحیر خود کند و به من ثابت شد که یک ایده ساده توانست به چنین شکلی مخاطب را همراه خود کند.

داستان در مورد یک کارگر به نام امت است. چیزی که مهم است این است که امت در دنیایی زندگی می کند که همه مردمان آنجا عادی هستند و هیچگونه فکر خاصی ندارند و تنها کاری که می کنند این است که توانایی این را دارند تا کارها را از روی یک دستورالعمل دنبال کرده و بهترین ها را با برنامه ریزی های خود بوجود آورند. داستان از جایی اوج می گیرد که امت روزی در محل کار خود متوجه حضور غریبه ای می شود و به وی هشدار می دهد که نباید در این محوطه بچرخد. اما ناگهان که وی متوجه می شود آن فرد مشکوک یک زن است تمام حواسش پرت وی شده و بدنبالش می رود که ناگهان در مسیر به زیر زمین فرورفته و قطعه ی قدرت را پیدا می کند. حال قطعه ی قدرت چه می کند؟ اولین سکانس فیلم گواه این قضیه است. در اصل در ابتدا به مخاطب نشان داده می شود که ویتروویوس جادوگر معروف، از سلاحی مرگبار به نام کرگل محافظت می کرده اما ناگهان ارباب تجارت به دنبال آن آمده و با از کور کردن ویتروویوس و به نابودی کشاندن مخفی گاه کرگل آنرا می دزد اما ویتروویوس به وی می گوید که پای یک پیشگویی در میان است و این پیشگویی می گوید که روزی فردی فرا می رسد که قطعه قدرت را پیدا کرده و کل دنیا را نجات می دهد با وجود آنکه در انتها مشخص می شود پیشگویی دروغی ساختگی توسط ویتروویوس بوده است. امت که قطعه قدرت را پیدا کرده پس ظاهرا طبق پیشگویی دروغینی که ویتروویوس ساخته، فرد استثنایی کل دنیاست و توانایی نجات دنیا را دارد. پس از اینکه امت قطعه را پیدا می کند

ناگهان خود را بیپوش در یک پایگاه پلیس پیدا کرده و با پلیسی دورو روبرو می شود که پلیس بد نام دارد. پلیس بد امت را متوجه می کند که قطعه ای با نام قطعه قدرت به پشت وی چسبیده است و امت نیز وحشت می کند که چگونه چنین قطعه ای به پشت او چسبیده است. ناگهان زمانی که قصد ذوب کردن امت را داشته اند امت به کمک همان دختر مشکوکی که در آن شب دیده بود از دست پلیس ها فرار می کند و در میانه های راه متوجه می شود که نام وی وایلد استایل است. وایلد استایل هنگامی که می خواسته امت را به دنیای بیرون از شهر ببرد متوجه می شود که امت چیزی جز یک شهروند معمولی نیست و تنها کاری که بلد است دنبال کردن دستورالعمل هاست. وی امت را پیش ویتروویوس می برد و موضوع را برای وی روشن می کند. ویتروویوس از شنیدن خبر وحشت می کند اما با ورود به ذهن امت متوجه می شود که وی از بینش معنوی برخوردار است و ذهن خالی وی به او توانایی قدرت های خارق العاده را می دهد و به این یقین می رسد که امت ذهنی دارد که هنوز پخته نشده و هنوز کار دارد تا تبدیل به یک استاد سازنده شود و در ادامه ...

فیلمنامه فیلم به طرز فوق العاده ای عالی نوشته شده. توجه به جزئیات داستانی و در کنار هم قرار دادن تمام بخش های داستانی فیلم و پنهان کاری هایی که متن داستان انجام می دهد، رویداد های اتفاقی و ناگهانی، احساسات و طنزپردازی های موجود در بطن فیلمنامه مزه ی بسیار شیرینی دارد که مخاطب را از همان لحظه اول همراه خود می کند. اساسا هم تم

اصلی انیمیشن های فوق موفق همین است که باید تمی طنزپرداز داشته باشد اما در موقعیت های مناسب با چاشنی احساسات نیز مخاطب را درگیر یک سری بینش های جذاب کند. نکته مهم تر این است که هنگامی که مخاطب تا انتها انیمیشن را دنبال می کند متوجه می شود که ایده اصلی انیمیشن نیز چیزی جز یک ایده به شدت ساده نیست که گواه اینست که ایده اصلی انیمیشن هم مخاطب را به سخره گرفته است. اما حال مسئله ای که در میان است این است که آیا به سخره گرفتن مخاطب امری است که به دل وی می نشیند؟ اگر انیمیشن محتوای خوبی نداشت و تم آن به شدت جدی بود شاید جوابم بله بود اما در مورد لگو جواب یک خیر محکم است. از همان ابتدای فیلم، انیمیشن مخاطب را به سخره گرفت. در اصل همان چیزی را به نمایش گذاشته بود که لگو لایقش است. حال چه چیز لایق داستان های لگویی است؟ متون طنز و جذاب تنها چیزی است که لگو لایق آنهاست. از همان ابتدای انیمیشن انیمیشن در ذهن مخاطب به یک خاطره دلنشین تبدیل می شود. شوخی های بین ویتروویوس و ارباب تجارت در بخش ابتدایی، کار های بیپوده و البته خسته کننده مردم شهر که همه آنها با وجود آنکه تکراریست اما جذاب است. هرزه گویی های میان متن فیلمنامه، کار های جالب وایلد استایل، افکار بچه گانه شخصیت های انیمیشن همه مخاطب را به این یقین می رسانند که گاهی اوقات می توان یک جوک بی مزه را تبدیل به خوشمزه ترین جوک دنیا تبدیل کرد. به نظرتان کجای اینکه هر شب در تلویزیون بگویند " شلوار من کو؟ " جذاب است؟



این مسئله رنج نمی برد. در انتها باید گفت انیمیشن لگو چیزی بیش از انتظارات من بود. لگو یک ایده ساده و کوچک را به کار گرفت و آن را تبدیل به یکی از برترین های دنیای سینما کرد. چیزی که شاید اگر ایده اش را در فیلم دیگری به کار می گرفتند نمی توانست به موفقیت برسد. سبک هنری و بصری لگو با دیگر انیمیشن های هم تراز خود به شدت متفاوت است و به هیچ وجه به مانند هیچ یک از آنها نیست. اکثریت انیمیشن ها از حرکات روانی برخوردارند و بیشتر سعی دارند تا در امر واقع گرایی دخیل باشند اما لگو از سبک و سیاقی متفاوت و حرکات ربانی بهره گرفته تا بیشتر به جذابیت نزدیک باشد و می توان آن را جزو یکی از بهترین گزینه هایی دانست که باید تماشا کرد. اگر این روزها هنوز لگو را ندیده اید و در نظر دارید تا فیلم هایی چون "آقای پیبادی و شرمن"، "عملیات آجیلی" و یا "ابری با احتمال بارش کوفته قلقلی ۲" را ببینید، دست نگه دارید زیرا تا زمانی که لگو را ندیده اید هیچ انیمیشنی لذت دیدن ندارد. لگو را حتما ببینید چون صرف نظر از آن یک نوع رفتار از یک کارگر عادی به شمار می آید که تنها دستور العمل را دنبال می کند.

استفاده شده و در اصل تبدیل به مهم ترین پتانسیل و ایده انیمیشن شده است. پتانسیلی که تا انتها نیز بر سرش جنگ است و در آخر هم به مانند هر داستان دیگری با یک اتفاق خوش به اتمام می رسد. در میان کشیدن احساسات مختلف در فیلم نیز بر برتری آن افزوده است.

در بخش صداگذاری هم که انیمیشن به شدت موفق عمل کرده است. کریس پت به جای امت، الیزبت بنکس به جای وایلد استایل، ویل آرنت (چهره خوش صدای انیمیشنی) به جای بتمن و ویل فرل به جای ارباب تجارت صحبت کرده است. البته فرل در گوشه کوچکی از انتهای فیلم به ایفای نقش به عنوان یک انسان واقعی پرداخته است.

در اینجا جا دارد تقدیر ویژه ای از لیام نیسون به خاطر صداگذاری در نقش پلیس بد کرد زیرا شخصیتی که از وی ایجاد کرده است، پس از امت به عنوان شخصیت دوم ماندگار فیلم باقی خواهد ماند. مخصوصا اینکه پرداخت شخصیتی بر روی وی به شدت جذاب است. تنها مشکل انیمیشن روند عجول و سریع آن در روایت داستان است. گرچه که ضرر بسیاری بر فیلم نروده است و فیلم چنان از

حال بخش اصلی ای که بحث بر سرش بسیار گسترده است اما باید به طوری آنرا خلاصه کرد، بحث در مورد اینست که ویژگی لگو چیست که چنان مخاطب را متحیر می کند؟ مفهوم سینما در بعد انیمیشن چیست؟ چرا اصلا چنین کلمه ای را باید به کار گرفت؟ زیرا پای انیمیشن لگو در میان است.

لگو روایتگر یک سری ماجرای جذاب و کشش داری است که با بهره گیری از عناصر اصلی فیلم های معروف هالیوودی تبدیل به یکی از برترین انیمیشن های سال شده است. عناصری چون ملودرام، درام، اکشن و جلوه های ویژه همه در انیمیشن بیداد می کنند. نوآوری در انیمیشن فوق العاده زیاد است. لگو از جلوه های ویژه بسیاری بهره گرفته است تا صحنات اکشن و جذابی را پدید آورد که سابقه اش در هیچ انیمیشنی نبوده. فضای هنری و بصری فیلم به شدت جذاب است. مخصوصا اینکه همه چیز لگویی است. آب ها لگویی هستند. خاک ها لگویی هستند. قطرات لگویی هستند. ابر ها لگویی هستند. دودها لگویی هستند و حال پتانسیل اصلی یک لگو این است که قابلیت تبدیل را دارد و از این پتانسیل نیز بسیار در انیمیشن

اما در انیمیشن لگو برای اولین بار به چنین چیزی می خندیدند زیرا رفتار دیوانه و بیهوده شخصیت های انیمیشن شما را به خنده وادار خواهد کرد. حال نکته مهم تر اینست که اگر تا انتها انیمیشن را دنبال کنید متوجه می شوید سلاح مرگباری که در فیلم کرگل نام دارد، یک چسب قطره ای است. به خود می گویند یعنی این همه تلاش برای یک چسب قطره ای؟ پس می توان کلا فضای فیلم را طنز و مسخره نامید که این طنز به بهترین شکل ممکن مخاطب را سرگرم می کند.

حال مسئله این است که لگو های فیلم از کجا سر رشته دارند؟ در اصل این لگو ها توسط یک انسان واقعی طراحی شده اند اما کنترل آنها به عهده خودشان است و البته پسر آن انسان نیز به این کنترل کمک زیادی می کند و در اصل راوی قصه لگو پسر بچه ای واقعی در دنیای آدمیان بوده است. تلفیق دو داستان در یک داستان چیز جذابی است اما چیزی که جذاب تر است تلفیق دنیای انیمیشن ها با دنیای واقعی است. این مسئله نیز نکته ی نوآورانه ی دیگری است که در لگو برقرار شده است.



Muppets : Most Wanted



< کارگردان:

James Bobin

< نویسنده:

James Bobin

Nicholas Stoller

< بازیگران:

Ricky Gervais

Ty Burrell

Tina Fey

Steve Whitmire

Tom Hiddleston

Eric Jacobson



موزیکال ماپتس

قسمت اول ماپتس ها را یادتان هست؟ فیلمی با حضور استیون سیگال و امی آدامز؟ البته باید گفت ماپتس ها بیش از این فیلم قدمت دارند اما اولین فیلم سینمایی در عصر جدید از این مجموعه همین فیلم بود. فیلم فوق العاده سرگرم کننده و جذابی بود. حال سه سال گذشت. سه سال برای اینکه ماپتس ها باز هم برگردند. اما اینبار به چه شکل؟ اینبار با به رخ کشیدن یک ایده تکراری در میان یک سری شخصیت جذاب و کمدی. ایده ای بسی تکراری که در هر عصری از سینما بگردید آن را می بینید. ایده دزد و پلیس! بله درست است. حتما می گویند کجای "ماپتس ها: تحت تعقیب" مربوط به دزد و پلیس بود؟ ایده اصلی در اصل همان ایده معروف جا زدن است. فردی وانمود می کند که یکی دیگر است تا به منافع خود برسد و در طی فرد اصلی در برابر بدترین اتفاقات ممکن زندگی خود قرار گرفته. به همین راحتی. حال خودتان می توانید قضاوت کنید. چند فیلم با این موضوع دیده اید؟ خیلی از فیلم ها از این ایده استفاده کرده بوده اند اما در میان کشیدن این ایده بین عروسک های معروف و پرطرفداری چون ماپتس ها می تواند کاری سخت باشد. چرا؟

فیلم "ماپتس ها: تحت تعقیب" اثری جدید از استودیوی دیزنی است. استودیویی که همواره وقتی فیلم سینمایی ساخته یک سری اصول مهم و عالی را در فیلم هایش رعایت می کند. اول از همه اینکه دیزنی راه و روش پول در آوردن را پیدا کرده. جایگزین کردن فیلم های سرگرم کننده و جذاب با فیلم های درام و جدی. این اصل را حتی می توان در اثر سینمایی قبلی این استودیو یعنی "نجات آقای بنکس" نیز مشاهده کرد. حال آیا کار اشتباهی می کند؟ نه. بلکه دیزنی توانسته کلاچ را در دستان خود بگیرد و با دنده ی فوق العاده خود با سرعت بیشتری به جلو حرکت کند. طوری که هر روز با کارهای خود به گام های بلند تر و بهتری سعود می کند. این شرکت هر روز دارد به گام های بهتری دست پیدا می کند. حال به کار گیری اصل سرگرمی توسط این شرکت باعث چه شده؟ باعث شده تا آثار این شرکت کلی برایش سودآوری داشته باشند. ماپتس ها هم یکی از آن پروژه های دنیال دار دیزنی است که انگار قرار است کلی با آن سود کند و ماجراهایش به این زودی ها به اتمام نمی رسد.

تای بورل هم که در سریال "خانواده مدرن" بازی داشته نقش یک پلیس را به عهده دارد که در اینترپل کار می کند و سر لج با پلیس CIA دارد. نکته مهم در مورد بازی بازیگران این است که متناسب با هر موقعیت لجه خود و تمام رفتار های خود را تغییر داده اند و باید گفت که جدا کار سختی را انجام داده اند. ریکی جرویس هم که در نقش دومینیک بد گای ظاهر میشود هم خیلی خوب بازی کرده منتها تا حدی ناهماهنگی دارد اما نه آن قدری که دلزده شوید. پس میتوان بازی بازیگران را خوب ارزیابی کرد. در مورد صحنه سازی ها هم که دیزنی وجه تمایزی دارد. آن هم این است که در همه فیلم های خود سعی می کند تا حدی کنترانست را بالا ببرد. نور آفتاب را بیشتر بتاباند و فضای جذابی را به نمایش بگذارد. در ماپتس ها نیز چنین کاری را کرد.

جزئیات فیلم و سرگرمی هایی که برای مخاطب آماده می کند نیز جالب و جذاب است. برنامه های موزیکال، برنامه های جدید و جذاب و هیجان انگیز و گاهی نیز خنده دار. همه اینها دست به دست هم می دهند که فیلم به شدت عالی در آید. در این میان نباید از نقش فوق العاده موزیک در فیلم گذشت که انواع و اقسام موزیک ها با صورت های مختلف در فیلم پخش می شوند و به تناسب سکانس ها از ریتم و متن جدیدی برخوردار هستند.

فیلم "ماپتس ها: تحت تعقیب" فیلم سرگرم کننده ای است. اگر دنیال داستان خوب هستید اصلا این فیلم را نبینید. اما اگر با سرگرمی میانه خوبی دارید حتما آن را ببینید. موسیقی عالی، موزیک های جذاب، سکانس های جذاب و همه چیز در فیلم فوق العاده است. فیلم ارزش وقت گذاشتن را دارد و سرگرمی مناسبی برای وقت های خالی خود است. فقط یاد بگیرید در زمان دیدن این فیلم به داستانش کاری نداشته باشید. فیلم را ببینید و لذت ببرید. زیرا تجربه جذابی را برایتان به ارمغان می آورد.

داستان فیلم را باید از جمله بخش های تقریباً ضعیف آن دانست. داستان خیلی پیچیده ای در کار نیست. دو نفر قرار است دزدی کنند بنابراین کرمیت را به زندان می اندازند و خودشان را جای وی جا می زنند. کرمیت هم سعی می کند که از زندان فرار کند ولی نمی تواند. دو پلیس هم از طرفی متوجه می شوند در محل اجرای ماپتس ها دزدی می شود. آنها نیز مشغول تحقیق در مورد این موضوع می شوند. داستان فیلم ساده است و تا حدی ضعیف. اما سر عقل بیایید بندگان خدا.

آیا شما قرار است با دیدن ماپتس ها به فرمول های ارشمیدس و فیثاغورس برسید؟ آیا قرار است جاذبه زمین را کشف کنید؟ آیا قرار است با زندگی واقعی خود آشنا شوید؟ اگر می خواهید این کار ها را بکنید همین اول کاری بگذارید بگویم که ماپتس ها جای اینجور کار ها نیست. دست بکشید. ناسلامتی شما قرار است یک ساعت سرگرم شوید بعد انتظار داستان فیلسوفانه برای یک فیلم سرگرم کننده دارید؟ کدام فیلم در ژانر سرگرم کننده و کمدی داستانی داشته که جذاب باشد، پیچیده باشد، خنده دار باشد و مناسب هر ریت سنی باشد؟ جدا چنین فیلمی تا به حال دیده اید؟ خب پس تکلیف ما مشخص شد. ماپتس ها نیاز اساسی به یک داستان ساده دارند. شاید بتوان داستانی پیچیده برایش نوشت اما وقتی کار با داستان های ساده تر راه می افتد آیا نیازی به زحمت اضافی است؟ بنشینید فیلم را ببینید و از آن لذت ببرید ولی انتظار داستان پیچیده ای نداشته باشید. در عوض ما هم تا حدی مجبوریم در بخش امتیاز به گونه ای با فیلم لجبازی کنیم.

در بخش بازیگران باید گفت همه آنها به بهترین شکل ممکن بازی کرده اند. تینا فی نقش یک زن را به عهده دارد که در زندان اجازه نمی دهد حتی یک فرد از آن خارج شود.

داستان در مورد ماپتس هاست که می خواهند باری دیگر در صحنه ها خوش بدرخشند بر همین اساس سعی می کنند تا یک تور دور دنیا برپا کنند. در این میان خلاقکاری با نام کنستانتین که ظاهری شبیه به کرمیت دارد وارد صحنه شده و از زندان فرار می کند. دوست وی دومینیک مدیر برنامه ماپتس ها شده و از کرمیت می خواهد که به خیابان ها رفته و با توجه به یک نقشه یک دوری در شهر بزند. این گردش باعث می شود که کرمیت به جای کنستانتین به زندان بیافتد. کنستانتین هم جای کرمیت را در گروه ماپتس ها می گیرد تا به کمک دومینیک بتواند جواهری سلطنتی در برج لندن را به سرقت ببرد. کرمیت هم حال باید راهی برای بیرون آمدن از زندان پیدا کند تا بتواند به دوستانش برای باری دیگر ببیند.

یادتان هست در انتهای مقدمه گفتم که در بر گرفتن آن ایده مذکور در میان ماپتس ها می تواند کار سختی باشد؟ چرا؟ خب اصل قضیه بر سر ژانر این فیلم است. ژانر فیلم تشکیل شده از سه کلمه سرگرمی، کمدی و موزیکال. حال خودتان قضاوت کنید. شاید بتوان در میان فضای سرگرمی و کمدی ایده ی مذکور را به کار گرفت اما موزیکال؟ بله. همین است که تا حدی موضوع را سخت می کند. مخاطب به سینما می آید تا یک فیلم جذاب موزیکال از ماپتس ها تماشا کند. اگر مهمترین عنصر سری فیلم های ماپتس ها یعنی موزیک را حذف کنیم دیگر این فیلم به چه دردی می خورد؟ پس حتما باید ریشه های موزیکال در میان فیلم برقرار باشد. حال خودتان قضاوت کنید. کار سخت نمی شود؟ از کجا می توان از یک سری خزعبلات شعر برای یک فیلم سرگرم کننده ساخت؟ همین عنصر است که فیلم را سرگرم می کند. موزیک خزعبل. یک سری کلمه چرت را سر هم کنید و به هم بچسبانید حال همه چیز درست می شود. شما از یک شعر جذاب کمدی برای یک فیلم سرگرم کننده برخوردار هستید. شعرهایی که تا حدی کمدی نیز هستند.



< کارگردان:

هادی مقدم دوست

< بازیگران:

لیلا حاتمی

آرش مجیدی



است. در انتها احتمالا این مسئله برایتان مطرح می شود که چرا چنین اثری نقد شد؟ باید گفت که به هیچ وجه نمی بایست این اثر را نقد کرد اما تنها علت نقد این اثر این بود که قصد داشتم بفهمید گاهی اوقات جوایز به کسانی می رسد که هیچ چیز خاصی برای نمایش به وجود نیاورده اند. فیلم کاندیدای بهترین فیلمنامه و برنده جایزه برترین کارگردانی از جشنواره فیلم فجر شده با وجود آنکه هیچ اهت خاصی درون کارگردانی فیلم و متن فیلمنامه وجود ندارد. نمی دانم که چگونه منتقدان هیچ اهمیتی به آن ضدحال بزرگ فیلم در انتها نداده اند اما هر طور که هست معلوم شد فیلم به طرز نامعمولی جایزه دریافت کرده و کاندید دریافت جایزه شده است. پس تکلیف آثاری چون "ج" و یا "آسمان زرد کم عمق" چه می شود که اتفاقا از کارگردانی بهتر و چشمگیرتری برخوردار هستند؟ مخصوصا "ج" حاتمی کیا که امروزه به عنوان پر بحث ترین اثر سینمایی ایران به شمار می رود. یعنی این فیلم ها از نظر کارگردانی خیلی ضعیف تر از سر به مهر هستند که در بحث کارگردانی هیچ چیزی برای رو کردن ندارد؟ پس انصاف و حق شناسی کجا رفته؟ یعنی همه چیز در سینما بر پایه دروغ است؟ یعنی سینمای واقعی و فوق العاده کشور ما به فیلمهایی نظیر سر به مهر است؟ اگر اینگونه است ترجیح می دهم من هم به مانند حاتمی کیا در برابر این بی انصافی ها سکوت کنم. یک نکته هم حائز اهمیت است که ناگهان تصور برتان ندارد که این منتقد عزیز مخالفتی با مسائل دینی دارد. من قبول دارم نماز خواندن خوب است. روزه باید گرفت. باید ذکر گفت. باید به خدا روی آورد تا مشکلات حل شود. اما وقتی یک همچین موضوعی را در قالب یکی از بدترین فیلم های سال نشان می دهند آن موقع است که یک همچین مسائلی زیر سوال می رود. فیلم را ببینید. حتما ببینید. اگر دوست دارید به ضد حال بخورید حتما آن را ببینید. مسیر انتهایی فیلم هیچ و پوچ به شما ضد حال می زند. پس اگر احساس کمبود ضد حال دارید حتما سر به مهر را ببینید.

جدا از این مسئله تکراری بودن داستان یک چیز دیگر هم این وسط ناهماهنگ باقی می ماند. تکلیف شخصیت های فیلم چه شد؟ آیا حامد و صبا به هم رسیدند؟ آیا صبا زندگی اش خوب شد؟ آیا وی دیگر افسردگی ندارد؟ یعنی این همه چیز باقی ماند و مخاطب هم در هوا ماند که ماجرا از چه قرار است؟ پس این همه کشش برای چه بود؟ برای همین ایده های ساده و کلیشه ای و بدون هیچ پیچیدگی؟ جدا از اینها باید این را هم اضافه کرد فیلم از ابتدا هدفش یک چیزی بوده و در انتها به طور کلی هدفش می شود چیزی دیگر. اصلا از ابتدای فیلم به مخاطب نشان داده می شود که صبا کل زندگی اش را فدای نت و وبلاگ کرده و بدون آن زندگی نمی ماند اما ناگهان وارد فضای نماز خواندن وی می شویم. اگر هدف اصلی کارگردان از ابتدا نماز بوده پس هدف وی از نشان دادن آن سکانس های وبلاگ نویسی چیست؟ به وضوح قابل مشاهده است که وبلاگ نویسی بودن صبا در فیلم تاثیری بر زندگی وی ندارد. پس هدف از این وبلاگ نویسی بودن و شیفته نت بودن صبا از چیست؟ دقیقا برای چه هدفی در نظر گرفته شده که حتی تیتراژ ابتدایی فیلم نیز بر اساس صفحات وبلاگ و اینترنت طراحی شده است؟ اگر هدف روی آوردن به خدا بوده پس چرا مسیر ابتدای فیلم با انحرافات بسیار زیاد آغاز شده است؟ موسیقی فیلم هم که تعریفی ندارد. کارگردان به عقیده و سلیقه ی خودش سعی کرده فضایی تاریک و مه آلود در فیلم به وجود آورد اما بیش از اینکه چنین کاری کرده باشد تنها کاری که کرده تنها بخشی از فیلم که می توانست جذاب باشد را حذف کرده و کل محوریت فیلم بر پایه ی دیالوگ های بازیگران می گردد که فضای فیلم را بسیار خشک و بی روح کرده است. حال جدا از آن مسئله این در جریان است که لیلا حاتمی از ابتدای فیلم تا انتهای آن یک لباس بر تن دارد و آن هم یک پالتو است و هیچگاه هم نمی خندد و خیلی خشک و بی روح رفتار می کند. شخصیت های دیگر هم که تنها کارشان لوس بازی های اضافی در طول فیلم

خاصی برخوردار است. لیلا حاتمی وبلاگ نویسی است و به واسطه همان هم با مردمی که در اینترنت وقتشان را می گذرانند حرف می زند و درد و دل می کند. حال پس از مدتی که شروع به نماز خواندن می کند با یک معجزه زندگی اش دچار تحول می شود. مشکل من با این بخش های داستانی نیست. مشکل از آنجایی شروع می شود که فیلم سعی می کند نشان دهد تمام مشکلات زندگی صبا به خاطر این است که وی از نماز خواندن روبروی دیگران می ترسد. به خاطر همین ایده عجیب و بی ارزش هم کلی سکانس اضافی از زندگی صبا نشان داده می شود. در ابتدای فیلم به طور کلی تصور مخاطب از فیلم این است که به خاطر فناوری و وابستگی شدید صبا به اینترنت زندگی وی دچار مشکل می شود اما از میان راه ناگهان به طور کلی مسیر داستانی بسیار عجیب شده و دچار انحراف بسیار جدی می شود. همین جاست که کلا ذهن مخاطب را درگیر خود می کند که چرا چنین فیلمی را تا چنین جایی دنبال کرده است. حال مخاطب از کجا می فهمد مسیر داستانی فیلم دچار انحراف شد؟ از آنجایی که انتهای فیلم بی هیچ و پوچ به اتمام می رسد. صبا ناگهان در سالن سینما می رود که نماز بخواند و فیلم به اتمام می رسد. یعنی این همه شاخ و شانه برای همین بود که ترس وی ریخته و بتواند روبروی دیگران نماز بخواند؟ اگر چنین چیزی وجود داشت چه نیازی بود زمانی در حد یک ساعت مخاطب بر روی یک صندلی خشک زده تا فیلم به اتمام برسد؟ اگر مسیر داستانی این چنین پایان یافت چه نیازی بود که این همه فیلم بزرگ باشد؟ پس کجای این اثر خاص است؟ حتی می توان ایده داستان را هم تکراری دانست. فقط کافست شما آن بخش وبلاگ نویسی بودن صبا را حذف کنید آن زمان می فهمید که تنها ایده داستانی همان ایده تکراری روی آوردن به خداست که در اکثریت آثار سینمایی به نمایش کشیده شده است. فردی که ناگهان به خدای خود روی می آورد و کل زندگی اش دگرگون می شود و زندگی اش خیلی شاد و خوب می شود.

بارها شده که یک اثر را ببینم و مجبور شوم از یک جمله استفاده کنم. جمله ای که به احتمال بسیار زیاد روزی هزاران بار آن را استفاده کرده و تاسف می خورید. چرا ما باید با دیدن آثار ایرانی همواره بر سر خود بگویم و بگویم چرا ما مورد هدف این فیلم ها قرار گرفته ایم؟ چرا گاهی اوقات به کار های مردم کشور خودمان شک می کنیم و احساسی به ما دست پیدا می کند که همه چیز مثل یک فیلم است و هیچ چیز واقعی نیست؟ واقعا چرا؟ چرا باید به جای افتخار کردن به آثار خود تنها آنها را بگویم؟ حال گذشته از آن آثار خوب سینما، با آثار ضعیف چه کنیم؟ چرا به این اندازه در کشور آثار ضعیف موج می زند؟ حال ماجرا از چه قرار است؟! ماجرا بر سر این است که یک مخاطب ایرانی به واسطه لیلا حاتمی، آرش مجیدی و خاطره اسدی خود را به سینماها بکشاند یا این فیلم را بخرد و بعد از کلی زمان که از دیدن این اثر گذشته فیلم به طور خیلی بدی خود را به مخاطب بگوید. آن هم از فیلمی به مانند سر به مهر که به شدت ایده خیلی خوبی دارد اما هیچ پرداخت خوبی بر روی آن انجام نشده.

داستان سر به مهر در مورد زنی به نام صبا (با بازی لیلا حاتمی) است که وبلاگ می نویسد و تقریبا کل زندگی روزانه خودش را در وبلاگ خود ثبت می کند. حال بعد از مدتی که هم خانه وی ازدواج کرده و وی پول هایش را هم برای عمل چشم خواهرش می دهد، تصمیم به نماز خواندن می گیرد. اما وی از انجام این کار روبروی دیگران هراس دارد بنابراین سعی می کند هیچکس متوجه این کار وی نشود. پس از مدتی هم چون به خدا توکل کرده برای وی کار جور می شود و خواستگار نیز پیدا می شود و ... دوست دارم بیشتر از آنکه این اثر را نقد کنم بیشتر آن را بگویم. همانکاری که خود آن با من کرد. احتمالا بسیاری از شما فیلم را می بینید و پس از آن کلی توهین به بنده می کنید؟ اما عجله نکنید که شما هم مثل بنده ضربه می خورید. داستان سر به مهر از پیچیدگی های



خط ویژه

< کارگردان:

مصطفی کیایی

< بازیگران:

هومن سیدی

میتر حجار

محسن کیایی

مصطفی زمانی

میلاد کی مراد

هانیه توسلی

پریناز ایزدیار

سام قریبیان



کارگردانی اثر را باید ستایش کرد. مصطفی کیایی اثری ساخته که پای خود را فراتر از ساخته های قبلی خود گذاشته است. منتها تنها مشکلی نیست که باید نیمه بهتری برای این اثر می ساخت اما به طور کلی اثر ساخته شده به شدت با کیفیت و پرهیجان است. کیایی موضوعی را در فیلمش به رخ کشیده که باید او را ستایش کرد. موضوعی اجتماعی که یک موضوع به روز و نو در سینمای ایران است و میتوان به این کارگردان امیدوار بود. منتها یک چیز را بگویم. یکی از ادعاهای کیایی در مورد فیلمش این بود که کمدی ترین فیلم جدی سال است. اما باید گفت که من هیچ رگ و ریشه ای از طنز و طنز تلخ در طول فیلم ندیدم که موج بزند و کاری کند مخاطب بخندد. پس بدانید که با کمدی ترین فیلم جدی سال روبرو نیستید.

در انتها باید گفت که خط ویژه فیلمی بروز و خوب از کیایی است. فیلمی که چشم امید را میتوان به کارگردانش داشت تا در آینده آثاری ارائه دهد که بیش از این مخاطب را حیرت زده کند. پایان بندی خیلی بدی داشت. قبول! من حق را به شما می دهم اما سعی کنید که تماشای این فیلم را از دست ندهید. زیرا به قول مادرم کلی جنب و جوش دارد. اما انتظار یک فیلم خیلی پیچیده و درگیر کننده را نداشته باشید که با اثری روبرو هستید که به نوعی یک خط غیر ویژه محسوب می شود و فیلمنامه اش فقط خود را در نیمه اولیه فیلم رو کرده و در نیمه دوم فیلم روند و روایت تکراری ای را در پیش می گیرد. خط ویژه را میتوان به نوعی اثری دانست که چشم امید به کارگردانش را باز کرده اما نباید به نوعی به آن نگاه کرد که برترین فیلم ایرانی سال است.

شکر کرد که پشت بسته فیلم نوشته شده ماجرا بر سر فساد اقتصادی است وگرنه ماجرا برعکس می شد و میتوانستیم از فیلم کیایی به نوعی از یک فیلمی که سعی در رواج دادن دزدی دارد نام ببریم. پس مشکل اصلی داستان در رساندن پیام اصلی خود به مخاطب است. اما در کنار این مشکلات باید گفت داستان به بهترین شیوه خود روایت می شود. به بهترین شکل ممکن. به شیوه ای که هیچ مخاطبی در هیچ فیلمی ندیده است. یاد یک جمله از مادرم در سینما افتادم. می گفت فیلم ها باید هیجان داشته باشند. وقتی پیگیر این شدم که منظورش چیست گفت که یعنی یک مقدار جنب و جوش. خط ویژه از جمله همان فیلم هاست که هیجان و جنب و جوش را دارد. انصافا هم مادرم راست می گفت. اکثر آثار امروزی هیچ ذوقی در مخاطب برای تماشا ایجاد نمی کنند. اما خط ویژه همان جنب و جوشی را که مخاطب را وادار به هیجان کند را دارد. تنها مشکل آن این است که از نیمه های فیلم روندی قابل پیشبینی و روایتی نامربوط و ناهماهنگ را به تصویر می کشد و البته پایان بندی خوبی هم ندارد.

شخصیت پردازی فیلم هم خوب است. در این میان بازی میلاد کی مراد را باید تا حدی فراتر از بقیه دانست زیرا نقش فوق العاده ای دارد. هانیه توسلی و مصطفی زمانی هم که نقش زن و شوهر را دارند خوب بازی کرده اند اما نباید گفت عالی است. در این میان باید گفت نقش منفی داستان واقعا نقش منفی است.

سام قریبیان بازی خیلی خوبی را داشته و سزای تحسین و ستایش را دارد. به طور کلی تیم بازیگری فیلم خوب و به جا است و انتخاب های خیلی درستی صورت گرفته است.

پس از هک پول که معادل ده میلیارد تومان است از حساب فردی به نام محتشم به حساب منوچهر ریخته می شود. منوچهر هم با تعجب تماسی را دریافت می کند که به وی می گویند که پول مال وی است. حال از آن طرف هم محتشم صاحب اصلی پول به وی زنگ می زند و می گوید پول مال اوست و منوچهر در یک دو راهی گیر می کند و ...

داستان فیلم همان بخشی است که هم ریسک بوده و هم جزو بهترین بخش های فیلم. از جمله آن بخش هایی که هم چیزی داشته و هم چیزی نداشته است. داستان در مورد ده میلیارد تومان وام برای یک فرد است که به نوعی میتوان به این امر به نوع یک فساد اقتصادی نگاه کرد که کسی ده میلیارد وام بگیرد. همین باعث می شود که شخصیت های فیلم سعی کنند که حساب را خالی کنند. آنها مخالف این فساد هستند بنابراین سعی می کنند که حساب را خالی کنند اما متاسفانه این فساد در باب یک فضای ناهماهنگ به نمایش گذاشته می شود. از چه نظر؟ از این نظر که فضای فیلم اصلا راهی را در پیش نمی گیرد که این فساد اقتصادی را نشان دهد. به جای اینکه سعی کند فساد اقتصادی را نشان دهد سعی می کند تلاش یک عده برای دزدی از یک حساب را نشان دهد که در انتها هم آن پول ها را به هوا می دهند. اصل ماجرا نیز همین جاست. همه چیز در بخش های ناهماهنگی می گنجد.

به جای اینکه نشان دهند در برابر فساد اقتصادی باید مبارزه شود. نشان می دهند که چند نفر دزدی می کنند. فیلم در رساندن پیام اصلی به مخاطب خود دچار مشکل شده و پیام اشتباهی به مخاطب می رسد. حال باید خدا را

مصطفی کیایی بنده خدا میگفت که فیلم را تحویل نگرفتند. اما من خودم نفهمیدم چرا؟ فیلم خیلی خوب بود. شما می توانید حدس بزنید؟ چرا اثری به مانند خط ویژه تحویل گرفته نمی شود؟ فیلمی که کارگردانش یک تازه کاری است که تا به امروز سه فیلم ساخته از جمله "بعد از ظهر سگی سگی" و "ضد گلوله". منتقدان نسبت به فیلم دوم کیایی یعنی "ضد گلوله" روی خوشی نشان دادند.

اما فیلم سومش را می توان تجربه ای جدید و خوب در کارنامه این کارگردان دانست که البته پختگی لازم را ندارد اما ارزش بالایی دارد. آنقدری ارزش دارد که تعداد انگشت شماری به مانند این اثر یافت می شوند. وجه تفاوت کیایی هم همین است. وی از تجربه دو فیلم قبلی خود یک تجربه بهتری را رقم زده که اینبار یک تجربه نوظهور و جدید است. گرچه باز هم می گویم هنوز یک چیزهایی کم دارد. قبلا گفتم الان هم می گویم: سینمای ایران همیشه یک سری چیز ها را داشته و یک سری چیز ها را نداشته است. حکایت خط ویژه هم همین است. یک سری چیزها را دارد و یک سری را ندارد...

فیلم با تیتراژ خود سریعا شروع شده و پس از آن شاهین و منوچهر را نشان می دهد که می خواهند وام بگیرند اما نمی توانند. پس از آن هم حکایت زن و شوهری را نشان می دهد که به زندان می روند تا برادر آن زن از مرخصی بیرون آید. آن دو برای وی که یک هکر است می گویند می خواهند حسابی را هک و پول هایش را به حسابی دیگر واریز کنند. وی هم به شرطی قبول می کند که شماره معشوقه قبلی اش را به وی بدهند.



اوضاع تلویزیون کساد است

محمد مهدی عنایتی

علاقه مندم. محمد حسین لطیفی را به خاطر سبک فیلمسازی و سریال سازی جذابش دنبال میکنم زیرا میداند چگونه از موقعیت های اجتماعی در آثارش استفاده کند و برای خود یک امضا به وجود آورده که شخصیت های داستانی سریال هایش را که بینیم به خوبی به انسان می گوید که اثر در دستان محمد حسین لطیفی بوده است.

از کاراکتر های جذاب امین حیایی و محمدرضا گلزار در ساخت ایران گرفته تا آن بلام بلام های داخل دودکش که همه را همراه خود کرد. حتی قرار بود سریال روز های "بد به در" را هم وی کارگردانی کند ولی مخالفت کرد. کارهای داود میرباقری را دنبال میکنم زیرا به خوبی از پس کیفیت بر می آید و در هر ژانری که سریال ساخته رگ و ریشه های جذاب و کشش داری را در داستان هایش به کار گرفته است که این همان دلیلی است که آثار وی را دنبال میکنم. کارهای مهران مدیری را به شدت دنبال میکنم زیرا عقیده دارم وی مرد طنز سینمای ایران است. سروش صحت را به خاطر ارائه سریال هایی بر مبنای اتفاقات روز دنبال میکنم. اکثریت سریال های وی نیز کشش دار و جذاب هستند و موضوعاتی را شامل می شوند که برای مخاطب نوآور به نظر می رسد به مانند مجموعه "پژمان" که سال قبل در تلویزیون پخش شد و استقبال زیادی هم شد. مهران مدیری پس از فاجعه قیوه تلخ که آن داستان بوج و خالی اش را بی انتها رها کرد، پس از آن فهمید که ریسکی که در کارش داشته بسیار بوده. از اشتباهاتش درس گرفت و در سریال های بعدی خود از جمله ویلای من، گنج مظفر و شوخی کردم با ایده های جذاب و مینج بازگشت و توانست سبک متفاوتش را دوباره به نمایش بگذارد و به شدت مشتاق هستم تا سریال جدیدش که برای تلویزیون می سازد را تماشا کنم.

در آخر باید گفت که اوضاع سریال سازی تا حدی کساد است. شاید برخی از کارگردانان بتوانند به موفقیت زیادی دست یابند اما اکثریت آثار سریالی به شدت از فیلمنامه ضعیف و کساد رنج می برند و تنها مشکیشان نیز همین است. و گرنه ایرانیان در خلق شخصیت های جذاب و پخته تبحر خاصی دارند و زبردست هستند. ای کاش همه سریال سازها به همین گونه رفتار کنند.

برداشت زیرا تعداد برنامه های کودک یا کم شده یا اینکه برنامه های کودک بیپوده شده اند. آخر چقدر باب اسفنجی، پلنگ صورتی، تام و جری و اینگونه آثار را به خورد مردم می دهید؟ مگر کودکان فقط باید اینگونه آثار را تماشا کنند؟ به عنوان مثال چرا تلویزیون هیچگونه فعالیتی انجام نداده تا سری جدید تام و جری را که اخیرا تولید شده و در شبکه Cartoon network در حال پخش است را وارد تلویزیون کند؟ مگر این همان تام و جری معروف نیست؟ پس چرا در تلویزیون خود هنوز شاهد قسمت های قدیمی آن هستیم؟ حال مسئله دیگر این است که تلویزیون در پخش سریال های خارجی خساست به خرج می دهد؟ چند سالی است که شبکه تهران پیاپی سریال هشتاد برای کبرا ۱۱ را پخش میکند که جدا جذاب است اما این سریال را تا کی میخواهند به پخشش ادامه دهند؟ در حال حاضر سریال هایی به مانند House of cards و یا سریال هایی چون The following گزینه های مناسبی هستند که بتوان آنها را در شبکه های داخلی پخش کرد. آیا باید حتما به آثار داخلی تکیه کرد؟ اگر در امر جذب مخاطب ناموفق عمل کرده اید حداقل سعی کنید یک سری سریال های خارجی را وارد تلویزیون کنید.

وضعیت دیگری که بیش از هر زمانی در نوروز شاهد آن بودیم وضعیت تبلیغات است. یعنی اوضاع اینقدر بد است؟ در سریال پایتخت تبلیغ شرکت های کامپیون سازی، شورای کشتی و ورزش می شود. در برنامه عمو پورنگ تبلیغ ماکارونی می شود. در فیتیله تبلیغ دستمال کاغذی و ماکارونی رونق می گیرد. آیا این سیاست ها درست است؟ برنامه فیتیله برنامه ای بود که برای سرگرمی تولید شده بود و تا زمانی که عمو قناد در این مجموعه حضور داشت این برنامه را یک برنامه جذاب میشناختم اما از زمانی که عمو قناد از این مجموعه جدا شد همه چیز خشک و بی روح شد. امیدوارم بودجه بیشتر شود تا تلویزیون اینگونه در منجلا ب نیافتد که مجبور به پخش تبلیغات در بین سریال ها یا در بطن آنها شود.

اما دور از انصاف است که به برخی از آثار جذاب سریالی ایران اشاره ای نکرد. باید گفت به شدت به کارهای برخی از کارگردانان و تهیه کنندگان

حتی اگر فرهنگ نیز در صنعت سریال سازی کشور ما دخیل نبود باز هم از نظر بنده ساخت سریال هایی با موضوعات تخیلی در حد و اندازه ی بازیگران و تهیه کنندگان ایرانی نبود زیرا فیلمسازان ایرانی به ساخت سریال های جذاب و به رخ کشیدن و در هم تپیدن مسائل مختلف جامعه و اجتماع معروف هستند و اگر این ویژگی ها را از میان برداشت دیگر شاهد اینگونه آثار نخواهیم بود. اما مسئله اصلا بر سر اینگونه مسائل بیپوده نیست. مسئله بر سر این است که فضای تلویزیون به گونه ای شده که سریال هایی که در آن پخش می شوند اکثریت آنها رگ و ریشه اجتماعی دارند و این رگ و ریشه اجتماعی در برخی مواقع برای سریال ها مضر است. یک تهیه کننده تا چه حد می تواند یک موضوع را تکرار کند؟ این همان مسئله ای است که این روزها تلویزیون ما با آن درگیر شده است. اوضاع به گونه ای شده که حتی اکثریت سریال های کمدی نیز با موضوعات اجتماعی درگیر شده اند. حال آیا این واقعا به عنوان یک مشکل شناخته می شود؟ خیر. هیچ مشکلی نیست که در ژانر اجتماع سریال ساخت. پس مشکل کجاست؟ مشکل کمبود ژانر است. در حال حاضر تنها ژانر هایی که به تعداد بسیار زیادی در فضای بصری آنها سریال تولید شده دو ژانر کمدی و اجتماعی هستند و حال در این میان گاهی اوقات سر و روی ژانر جنایی و تا حدی اکشن نیز به مقدار بسیار کم در تلویزیون پیدا می شود. اما واقعا نیاز است تا تفاوت سبک بیشتری در زمینه سریال های ایرانی صورت گیرد زیرا اگر بخواهیم به اینگونه پیش ببریم اوضاع عجیب تر نیز می شود. حال مشکل وقتی بدتر می شود که متوجه می شویم که همان آثاری که در ژانر اجتماعی ساخته می شوند، در پرداخت داستانی به شدت ضعیف هستند و تنها جذابیت آنها برای مخاطب این است که بازیگران آن به طور وحشتناکی خوب انتخاب می شوند. حال یکی از مسائلی که به شدت با تلویزیون درگیر شده مسئله برنامه های تلویزیونی است که اکثرا بیپوده هستند. برنامه هایی که بیش از هر برنامه ای به بررسی کارخانه ها، اوضاع کشور و اقتصاد می پردازند تا اینکه به سرگرمی مخاطب بیانند.

تا چند سال پیش یادم هست که شبکه دو را شبکه کودک می نامیدند زیرا حداقل برنامه کودک بسیار می گذاشت اما الان باید نام کودک را از روی آن

سرگرمی، ریشه در فرهنگ انسان ها دارد. سرگرمی معمولا فرآیند بسیار گسترده ایست و شاید به ندرت بتوان کسی را پیدا کرد که بدون سرگرمی زندگی اش بگذرد. همه ما در طول زندگی خود سرگرمی خاصی را به همراه داریم. پس میتوان سرگرمی را چیزی جدا نشدنی از انسان ها نامید. حال، یکی از سرگرمی هایی که امروزه فضای گسترده ای را به همراه دارد اما با فراز و نشیب، سینماست. سینما سرگرمی جدا جذابی است. سینما را میتوان جزو برترین سرگرمی های زندگی انسان دانست. حال به طور کلی صنعت سینما به دو بخش تلویزیون و فیلم تقسیم می شود. فیلم را که اکثریت مردم با آن آشنایی دارند و روزانه در حال تماشای صدها فیلم در طول روز هستند اما تلویزیون، در اصل فضایی است که منزلگاه سرگرمی های متفاوت را برای مخاطب رقم می زند. از فیلم های تلویزیونی و ویژه برنامه ها گرفته تا سریال های تلویزیونی. در خارج از کشور ما روزانه شاهد افزایش شبکه های جدید و البته افزایش سریال های تلویزیونی در سبک های مختلف هستیم که هر کدام از آنها داستان های متفاوتی با چالش های فراوان را برای مخاطب رقم می زنند. معمولا هم ژانر امری است متغیر در صنعت سریال سازی آنها که از جنایی و اکشن تا تخیلی و کمدی را دارا هستند و البته یکی از موارد مهم در صنعت سریال سازی در خارج از کشور تلفیق سبک های متفاوت با یکدیگر برای تولید یک سریال چند وجهی جذاب است. اما اوضاع در داخل کشور بسیار فرق می کند. اوضاع سریال سازی در کشور ما با دیگر کشور ها تفاوت های بسیار اساسی ای را در پی دارد. باید گفت که اوضاع سریال های ایران پر شده از سریال هایی با ایده های تکراری که تنها دلیل آنها بدنبال کشیدن مخاطب همراه خود است. مخاطب نیز خود نمی داند که با یک ماجرای همراه شده که تکرار مکرر ایده های قبلی است و تنها چیز جدیدی که دارد شخصیت های جدید و دنیایی جدید است. از طرفی عواملی چون فرهنگ کشور ما نیز در اوضاع سریال سازی کشور دخیل است و امکان ساخت برخی از موضوعات از جمله خون آشام ها و گرگ نما ها و اینگونه ایده های تخیلی در صنعت سریال سازی کشور به عنوان یک سری عوامل بیگانه پرستی و تقلید از فرهنگ کشور های دیگر به حساب می آیند که از نظر بنده، این قاعده نیز درست و به جا است.

۱۰ سریال که بهترین موسیقی های متن را به خود اختصاص داده اند...



LOST

مطمئناً یکی از بهترین سرگرمی های همه ما ، دسته و پنجه نرم کردن با شاهکار جی جی ابرامز یعنی شش فصل از داستان عجیب و غریب سریال LOST بوده ، همه ما هیجان سکانسهای مختلف این سریال را به خاطر داریم و بدون شک یکی از موثرترین عوامل آن به موسیقی متن خوب این سریال برمی گردد که در کمال سادگی بسیار موفق بوده ، اکثر Track های که در سریال می شنویم شباهت زیادی به هم دارند و شاید اگر بخواهیم که این Track ها را جدا از سریال گوش دهیم زیبایی چندانی در آنها حس نکنیم اما تلفیق آنها با خود سریال نتیجه واقعا موفقیت آمیزی را به همراه داشته است. موسیقی متن این سریال اثر مایکل جیاکینوی ۸۸ ساله است که اهنگ سازی فیلم هایی همچون Star trek into ۲ , Cars , UP , Darkness و Star trek را هم تجربه کرده است.

The Vampire Diaries

هر چند از سریال خاطرات خون آشام جز سریال های نه چندان قوی یاد میشود اما موسیقی متن آن همیشه تاثیر گذار و زیبا بوده ، موسیقی متنی که در هر اپیزود از خواننده های مختلفی انتخاب میشود و حتی باعث شنیده شدن کارهای بعضی از خواننده ها و باندهای با استعداد تازه کار هم شده نمونه آن موسیقی Don't Let Me Go از خواننده نه چندان نام آشنا یعنی Riagn در بیست و یکمین اپیزود فصل پنجم این سریال میباشد که مورد توجه بسیاری از بیننده های مختلف قرار گرفت و در رسانه ها نیز محبوب تر شد. سبک بیشتر موسیقی های استفاده شده آرام است اما هر از چند گاهی سبک های دیگری هم در آن شنیده میشود.

True Detective ۸

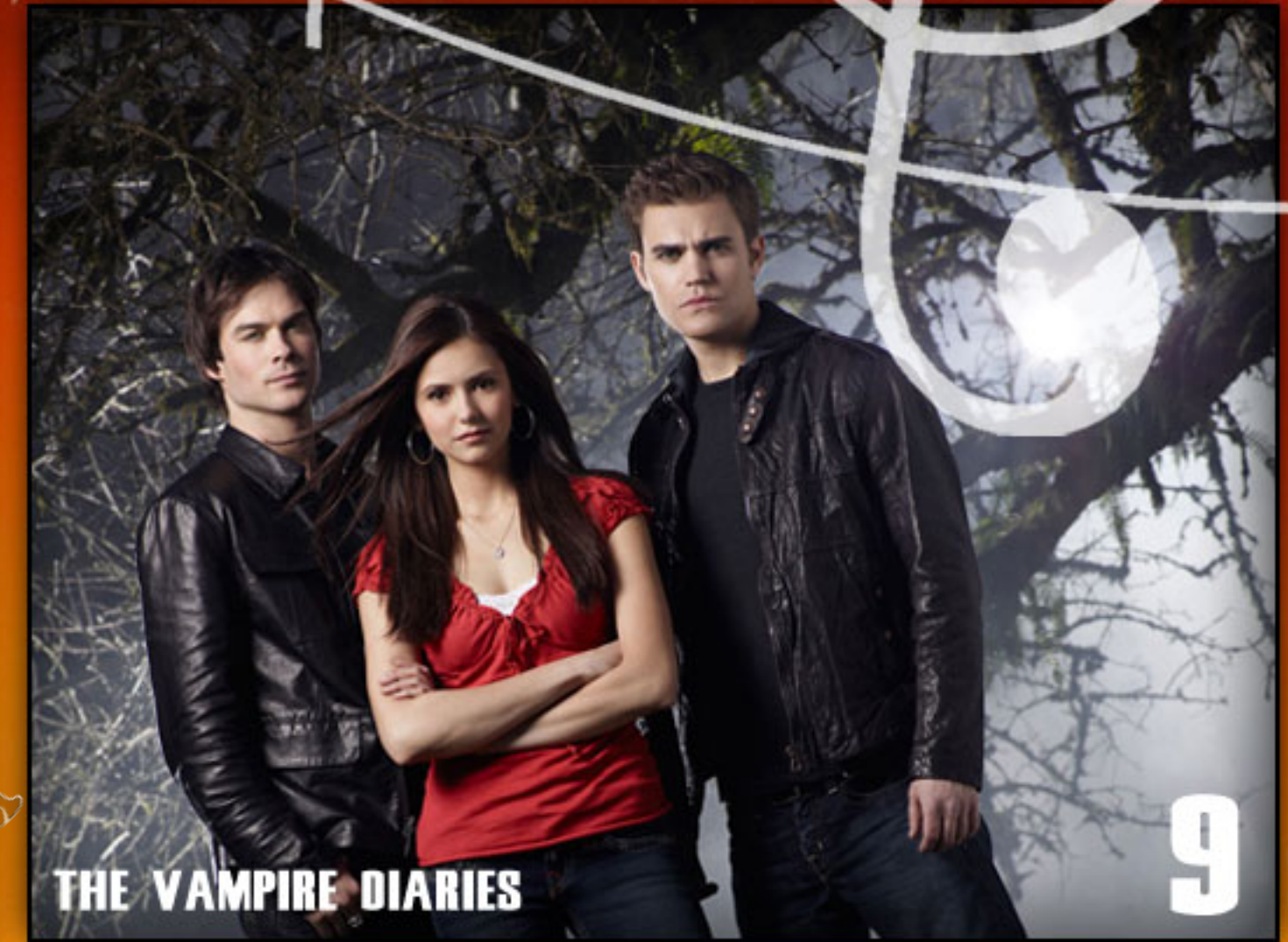
شبکه HBO در تولید سریالهای قوی همیشه موفق بوده ، اولین محصول ۲۰۱۴ این شبکه True Detective بود که با متیو مک کاناهی و وودی هارلسون همه منتقدان را به تحسین وا داشت ، موسیقی های متن این سریال هم مثل شماره ۹ ما از خوانندگان و باند های مختلف انتخاب شده بود و زیبایی خاصی به سکانس های مختلف این سریال میداد. جان لی هوکر با دو Track در سریال بیشترین سهم را در بین خواننده ها داشت. سکانس های زیبا در سریال کم نبودند که با موسیقی متنی قوی زیباتر هم شدند.

Supernatural

یکی از پربیننده ترین سریالهای جهان ، این اواخر در روز های خوش به سر نمیرد اما هنوز هم موسیقی متن خوبی دارد ، اگر توجه کرده باشید در اخر هر فصل Track ی با نام Carry On Wayward Son پخش میشود که معروفترین و محبوب ترین Track این سریال هم هست که در آلبوم Leftover ۱۹۷۶ خواننده راک Kansas وجود داشت. بیشتر Track های این سریال که سبکشان راک است بسیار قوی هستند و با سریال همخوانی زیادی دارند. مطمئناً اگر به موسیقی سبک راک علاقه دارید SoundTrack های این سریال برای شما فوق العاده مناسب و زیبا خواهند بود.

Doctor Who

بدون شک یکی از محبوب ترین سریال های علمی تخیلی سریال موفق Doctor Who محصول شبکه BBC میباشد که اگر بخواهیم به تاریخچه آن نگاهی بیندازیم با چندین و چند دکتر هو آشنا میشویم اما در این جا ما به آخرین و جدیدترین سری ان اشاره داریم که از سال ۲۰۰۵ آغاز به کار کرده ، موسیقی متن این سریال حرف های زیادی برای گفتن دارد در واقع Murray Gold اهنگساز ۴۵ ساله ی این سریال در انجام وظایفش کوتاهی نکرده و کارش را حرفه ای و مورد پسند انجام داده. در واقع جالب است بدانید که این اهنگساز به جز تهیه موسیقی متن هفت فصل سریال Doctor Who و سریال تک فصلی TorchWood هیچ اثر دیگری در کارنامه خود ندارد. در محافل بریتانیا Murray Gold به عنوان نابغه ای شناخته میشود که با استفاده از ترتیبات خماسی خود با طیف وسیعی از احساسات شما بازی میکند. این نکته هم قابل ذکر است که از دیدگاه بسیاری ها این سریال بهترین موسیقی های متن دنیا را دارد.



5

The Xfiles

یکی از برطرفدارترین سریال‌ها بین مردم آمریکا سریال ماورائی طبیعی The Xfiles میباشد که به مدت ۹ سال ادامه داشت و ۹ فصل هم داشت. Mark Snow وظیفه تنظیم Trackها را داشت و از خوانندگان مختلفی هم برای آماده کردن البوم Sounds in the key of X music form and inspired by Xfiles استفاده شد. البومی که در واقع برگرفته شده از SoundTrackهای همین سریال است. مطمئناً موسیقی متن این سریال یکی از چندین نکات قوت آن است که همیشه به یاد هواداران این عنوان خواهد ماند.

THE XFILES

BATTLESTAR GALACTICA

4

Battlestar Galactica

اگر نگوئیم بهترین، میتوانیم Battlestar Galactica را جز بهترین سریال‌ها در زمینه علمی تخیلی حساب کنیم، سریالی با ۴ فصل پرمحتوی، مفید و زیبا که میتوانم به جرات بگویم تا به حال هیچکس از تماشای آن ابراز شیمانی نکرده، سازندگان همچنین سریال کاملی فکر یک موسیقی متن خوب را هم برای آن کرده‌اند. Bear McCreary وظیفه اهنگسازی این سریال را برعهده داشته و کارهایی بیشتر با سبک قومی و قبیله‌ای را برای این سریال آماده کرده که شاید مطابقت زیادی با ژانر علمی تخیلی نداشته باشد اما حاصل کار بسیار خوب از اب درآمد، این اهنگساز ۳۵ ساله کارنامه کاملاً موفقی را از نظر کاری پشت سر گذاشته و موسیقی متن سریالهای بزرگی همچون مردگان متحرک، ماموران شیلد، شیاطین داوینچی و بادبان‌های سیاه را آماده کرده است.



Game of Thrones

3

وقتی که همه چیز این سریال در بهترین و با کیفیت‌ترین حد ممکن باشد دیگر وجود موسیقی متن فوق‌العاده زیبا خیلی عجیب به نظر نمیرسد، جالب است بدانید که اهنگساز یکی از بهترین سریال‌های دنیا یک ایرانی تبار است. رامین جواد با پدری ایرانی و مادری آلمانی به یکی از موفق‌ترین اهنگسازان دنیا و البته لیست ما تبدیل شده، او به عنوان دستیار و ارکستراسیون هانس زایمر بزرگ در فیلم‌های چون دزدان دریای کارائیب (نفرین مروراید سیاه) و البته بتمن آغاز میکند شهرت زیادی را به دست آورد. حال با کسب تجربه‌های زیاد وی به تنهایی و با موفقیت موسیقی‌های متن شگوهمند، زیبا و حماسی را برای این سریال بزرگ آماده کرده موسیقی به خوبی با آنچه در صحنه اتفاق می‌افتد هماهنگ است و واقعا این سریال را بیش از پیش دیدنی کرده و به همین خاطر جوایز زیادی را هم کسب کرده است. علاوه بر اینها او موسیقی متن فیلم‌های بزرگی را هم چون Iron Man Pacific Rim و Safe House راه هم در کارنامه دارد.

GAME OF THRONES

Breaking Bad

2

شاهکار محض، عنوانی است که میتوان به این سریال برطرفدار شبکه AMC نسبت داد. در حقیقت موسیقی متن این سریال هم شاهکار بود، دیو ریپورتر با مهارت تمام SoundTrackهای خوش ساختی را برای این سریال آماده کرده که از سبک و سیاق سریال الهام گرفته‌اند و کاملاً مناسب و برازنده آن میباشد. موسیقی‌های متن تقریباً تلفیقی خارق‌العاده زیبا از همه سبک‌هاست (از کلاسیک تا رپ) که مطمئناً شما را به تحسین وامیدارد.



BREAKING BAD

Twin peaks

در رتبه اول لیست ما، سریالی قرار دارد که شاید بسیاری از آنها انتظارش را نداشتند اما در حقیقت موسیقی متن این سریال همیشه مورد توجه قرار داشته و در بین ۹ سریال دیگر بیشترین تأثیر را بر روی بیننده میگذارد. Twin Peaks سریالی در قالب دو فصل است بین سالهای ۹۱-۱۹۹۰ از شبکه ABC پخش شد. موسیقی متن این عنوان در عین سادگی زیبایی منحصر بفرد و دوست داشتنی را با خود به همراه دارد. در حقیقت تم سانگ سریال اثر Ennio Morricone ایتالیایی است ثبت شده اما طرفداران این سریال این SoundTrackهای دلنشین را اثر Angelo Badalamenti که اکنون ۷۷ ساله است میدانند. نام البوم موسیقی‌های متن این سریال Twin Peaks: Fire Walk With Me میباشد. لازم به ذکر است که وظیفه نوشتن لیریکس بیشتر Trackها اثر David Lynch میباشد.



TWIN PEAKS

به بهانه اکران فیلم تازه "Fury" ("خشونت") نگاهی انداختیم به ۵ نقش جاودانه بازیگر محبوب و خوش سیمای دنیای هالیوود یعنی "برد پیت".
اصولا در کارنامه هنری برد پیت کمتر می توان فیلم بدی را نام برد و فیلم هایی که وی در آنها به ایفای نقش پرداخته انصافا حداقل حرفی برای گفتن داشته اند اما این ۵ عنوان گلچین شده یه سر و کردن از باقی فیلمهای وی بالاتر است.
این لیست نگاهيست به همین ۵ نقش :



Moneyball

"مانی بال" فیلم شاهکار و فوق العاده زیبایی بود که در ژانر مستند و ورزش محصول سال ۲۰۱۱ اوج بازیگری این بازیگر قهار رو نشان داد که "پیت" در نقش مدیر بیس بال به ایفای نقش می پردازد. دلیل انتخاب این عنوان بازی احساسی، عمیق و ریتم گونه ی "برد پیت" است.

Tree Of Life

رتبه دوم متعلق به فیلم زیبای "درخت زندگی" است. فیلمی که مردانگی زخمی شده ی دهی شصت آمریکا را به تصویر می کشد و "برد" که در نقش پدری مستبد و اهل تگزاس نقش فردی با کاراکتر های یک نماد انسان محور هنرمندانه این ضعف را با زورگویی های خود دامن می زند.

Monkeys 12

فیلم تحسین شده ی "دوازده میمون" را شاید عده ای لایق رتبه یک بدانند چون فیلم فوق العاده ایست اما از ارزشهای خود فیلم که بگذریم بازی "برد پیت" که نقش یک فرد با مشکل ذهنی و شلخته ای را بازی می کند که علاوه بر اینها دچار لکنت زبان نیز می باشد و شاید بتوان گفت اوج صحنه های فیلم همین نقش آفرینی های هنرمندانه ی "برد" است.

Seven

و بالاخره فیلم "هفت" که اکثر جوانان با این فیلم کلی خاطره دارند. فیلمی که در آن "برد" نقش کارآگاه مغرور اما دوست داشتنی رو در شاهکار "دیوید فینچر" رو بر عهده دارد و به زیبایی تمام هم از پس آن بر می آید. از دیگر نکات این فیلم می توان به هم بازی نابغه اما مسن "برد" یعنی "مورگان فریمن" اشاره کرد که به زیبایی هم فیلم و هم بازی "برد" می افزاید.

Thelma & Louise

فیلم زیبایی که عقاید فمینیست رو به تصویر می کشد، در رتبه ۵ جدول ما نشست تا ۵ نقش جاودانه ی "برد" تکمیل گردد. او که در این فیلم نقش یک ولگرد با خنده ای شرور را به تصویر می کشد با اعتماد به نفس خود نقش کوتاه خود در این فیلم را به گونه ای استادانه ایفا کرد که همین فیلم سکوی پرتاب وی شد و باعث هموار شدن جاده ی پشیروی به سوی هالیوود و افتخار او شد تا هرچه سریعتر این جاده ی پر زرق و برق را بییماید.



پنج نقش جاودانه
بازیگر کهنه کار هالیوود،
برد پیت

بیوگرافی بازیگران شخصیت‌های برگزیده

قسمت دوم

IMDb-DL



برگزیده بهترین بازیگر مرد ، کیت هرینگتون بخاطر بازی در نقش جان اسنو در سریال Game Of Thrones

کریستوفر کتسی کیت هرینگتون بازیگر انگلیسی می‌باشد که در ۲۶ دسامبر ۱۹۸۶ به دنیا آمد. وی تا سن یازده سالگی در لندن زندگی میکرد سپس به ورچستر نقل مکان کردند ، اما پس از ۷ سال یعنی زمانی که کیت ۱۸ هجده ساله بود مجدداً به لندن برگشتند . وی از طرف مادر بزرگ پدریش جز نسل چارلز دوم پادشاه انگلستان به حساب می‌آید.

بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ در دبستان South Field حضور پیدا کرد و بعد به مدت ۶ سال یعنی تا سال ۲۰۰۳ در دبیرستان Chantry مشغول به تحصیل شد. بعد از آن به کالج ششم ورچستر رفت و در آنجا تا سال ۲۰۰۵ به تحصیل در رشته تئاتر پرداخت. سال ۲۰۰۸ بود که از مدرسه مرکزی گفتار و درام فارغ التحصیل شد. البته قبل از این او علاقه زیادی به روزنامه نگاری و خبرنگاری هم داشت.



زمانی که مشغول به تحصیل بود نقش آلبرت را در نمایشی اقتباسی از اسب جنگی بر عهده گرفت و بسیار خوش درخشید چیزی که باعث شد او برنده دو جایزه از Oliver Award شود . بعد از آن هم در نمایشی کمدی و البته تاریک به نام Posh حضور یافت. اما اولین سریال تلویزیونی که او بازی کرد باعث شد تا کیت خیلی زود تبدیل به یک ستاره شود ، بازی در نقش Jon Snow که یکی از کارکترهای اصلی سریال بسیار موفق بازی پادشاهان می‌باشد. وی از سال ۲۰۱۱ تا کنون مشغول به بازی در این نقش است اما در کنارش هم مشغول به بازی در فیلم‌های دیگری است. در سال ۲۰۱۲ نقش وینست در فیلم Silent Hill : Revelation را بر عهده گرفت ، در همین سال ۲۰۱۴ هم در فیلم Pompeii حضور پیدا کرد و البته قرار است در انیمیشن ۲ How to train your dragon هم حضور داشته باشد. همچنین باید منتظر فیلم هفتمین پسر که قرار است در سال ۲۰۱۵ اکران شود و هم در آن حضور دارد باشیم.



برگزیده بهترین بازیگر زن ، کلایر دنیس بخاطر بازی در نقش کری متیسون در سریال Homeland

کلایر کترین دنیس متولد ۱۲ اپریل ۱۹۷۹ ، بازیگر آمریکایی می‌باشد که در منطقه منهتن ، نیویورک به دنیا آمد. مادرش (کارلا) یک نقاش و طراح پارچه و لباس بوده که بعدها مدیر برنامه‌های کلایر هم شد. پدرش (کریستوفر) نیز یک مشاور کامپیوتر بوده است. کلایر در مدرسه‌های زیادی حضور یافت و برای تحصیلات دانشگاهی وارد دانشگاه یل شد اما پس از دو سال او تحصیل روانشناسی را به کنار گذاشت و به بازیگری روی آورد. اما کارنامه هنری ؛ اولین کار بازیگری کلایر مربوط به اپیزود (پوست عمیق) فصل سوم سریال نظم و قانون برمیگردد. او همچنین در یکی از اپیزودهای سریال داستان‌های زندگی : مردم در بحران از شبکه HBO نیز حضور یافت. همچنین زمانی که کلایر ۱۳ ساله بود بخاطر بازی در سریال My So-Called Life که بعد از تنها ۱۹ اپیزود کنسل شد ، برنده جایزه گلدن گلوب شد. کلایر در موزیک ویدیو Just Like Anyone از گروه راک Soul Asylum هم به عنوان بازیگر ظاهر شد.



در این میان سالها از فعالیت هنری کلایر گذشت و سپس در سال ۲۰۱۰ او در بیویکی که توسط شبکه HBO تهیه شده بود حضور یافت و برنده جایزه امی و گلد گلوب ۲۰۱۰ هم شد. اما شکوفایی عجیب کلایر از سریال موفق و پرتعداد شبکه HBO یعنی Homeland آغاز شد . کارکتر او در این سریال کری متیسون نام دارد که یک مامور CIA می‌باشد. بخاطر بازی در این نقش او برنده جایزه گلدن گلوب در سالهای ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ شد و همچنین جایزه امی را هم در این دو سال از آن خود کرد.

اولین رابطه کلایر با بن لی بود که ۶ سال هم به طول انجامید ، او سپس با بیلی کردواپ آشنا شد اما طولی نکشید که این رابطه هم به پایان رسید و در آخر هم او با هیو دنسی آشنا شد که این رابطه منجر به ازدواج آنها در سال ۲۰۰۹ شد که حاصلش هم یک پسر به نام سایرس (کوروش) است.

برگزیده بهترین بازیگر مکمل ، ورا فارمیگا بخاطر ایفای نقش نورما بیتس در سریال Bates Motel

ورا آن فارمیگا ، بازیگر و کارگردان فیلم آمریکایی است که پدر(انالیزر کامپیوتر) و مادرش(معلم مدرسه) از مهاجران اوکراینی بودند. او متولد ۶ اوت ۱۹۷۳ در نیوجرسی میباشد که کارش را از سال ۱۹۹۷ و با بازی در فیلم Return To Paradise آغاز کرد. بعد از آن در فیلم های زیادی به ایفای نقش پرداخت که از جمله آنها میتوان به مواردی چون :

فرشته ارواره های اهنین ، ترسیده فراری ، رفتگان ، پسری در پیژامه راه راه ، بالا در آسمان و ... اشاره کرد. فیلم کمدی و درام Up in the air که در سال ۲۰۰۹ به پرده سینماها آمد استعداد این بازیگر را بار دیگر بخوبی تثبیت کرد او بخاطر بازی در این فیلم نامزد دریافت جوایزی چون بفتا و گلدن گلوب شد. در سال ۲۰۱۱ هم در فیلم منبع کد با جیک جیلنهال هم بازی شد. ورا فارمیگا در سال ۲۰۱۳ با بازی در فیلم The Conjuring هم بسیار خوش درخشید.



جالب است بدانید که ورا تا ۶ سالگی قادر به صحبت زبان انگلیسی نبود و همچنین در یک مدرسه مذهبی اوکراینی تحصیل میکرد ولی در انتها از مدرسه رقص سنتی اوکراینی فارغ التحصیل شد. وی در طی ساخت سریال Roar در سال ۱۹۹۷ با بازیگر فرانسوی Sebastian Roche رابطه عاشقانه برقرار کرد اما این رابطه تا سال ۲۰۰۴ بیشتر طول نکشید ، رابطه بعدی وی در سال ۲۰۰۸ و با Renn Hawskey برقرار شد که البته به ازدواج منجر شد ، آنها اکنون صاحب یک پسر ۵ ساله و یک دختر ۴ ساله نیز هستند.

در سال ۲۰۱۳ هم ورا را در نقش مادر نورمن بیتس در سریال خوب شبکه a&e یعنی بیتس متل دیدیم که در آن نقش به شکل خیره کننده ای خوش درخشید و برای همین نامزد جوایز زیادی هم چون امی شد. البته این اولین حضور وی در سریال ها نبود ، پیش از این او را در سریالهای چون Roar ۱۹۹۷ و سپس ۲۰۰۱ Uc UnderCover و ۲۰۰۴ Touching Evil نیز دیده بودیم.

برگزیده بهترین نقش منفی سریالها ، اندرو اسکات بخاطر بازی در نقش جیم موریرتی در سریال Sherlock

اندرو اسکات ایرلندی متولد ۲۱ اکتبر ۱۹۷۶ میباشد که در زمینه های تئاتر ، سینما ، تلوزیون و رادیو فعالیت هایی را داشته است. پدر او در آژانس اشتغال کار میکرد و مادرش هم یک معلم هنر بود. ۸ سال بیشتر نداشت که در تئاتر های کودکان در مدرسه به ایفای نقش میپرداخت و همچنین در دو پیام بازرگانی برای تلوزیون ایرلند هم حضور داشت.

زمانی که ۱۷ ساله بود در فیلم Korea یعنی اولین فیلمش حضور پیدا کرد ، او در دانشکده Trinity ثبت نام کرد اما طولی نکشید که دیگر به آنجا نرفت و در تئاتر abbey حاضر شد و در چندین نمایشنامه ایفای نقش کرد. او نقش کوچکی را هم در فیلم نجات سربازان رایان به کارگردانی استیون اسپیلبرگ داشت. Long Days Journey into Night نمایش نامه بعدی او بود که باعث شد جایزه بازیگر سال Spirit رت از آن خود کند.

اما این سریال Longitude بود که اندرو را به شهرت رساند این سریال برنده ی هفت جایزه بفتا شد ، در این سریال نمایش خوب اندرو باعث تحسین منتقدین از وی شد. سال ۲۰۰۱ بود که شاهد بازی اندرو در مینی سریال موفق شبکه HBO یعنی Band Of Brothers بودیم ، جالب است بدانید اندرو جو و محیط پشت صحنه این سریال را بسیار بد توصیف کرده است.



جایزه بازیگر نقش اول مرد بفتای سال ۲۰۰۳ به اندرو بخاطر بازی زیبایش در فیلم کمدی Dead Bodies رسید. او همچنین اولین جایزه Oliver خود را نیز به خاطر بازی در نمایش A girl in a car with a man کسب کرد. از دیگر نمایش های بسیار خوب اندرو میتوان به نمایش See Wall اشاره کرد که در تئاتر های زیادی به نمایش گذاشته شد.

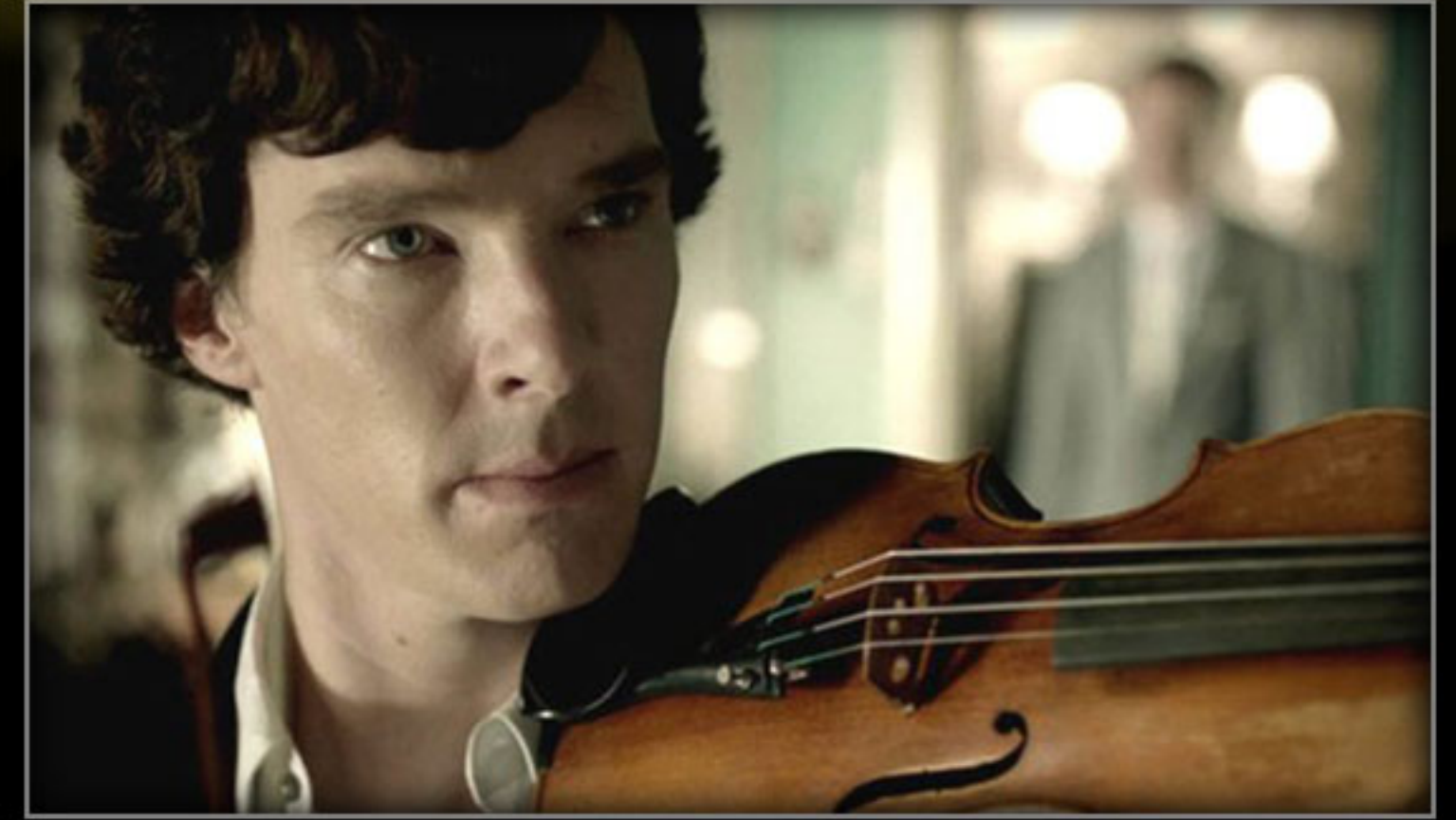
سال ۲۰۱۰ در فیلم Lennon Naked عملکرد بسیار خوبی را از خود به جای گذاشت و سپس به سراغ نقش جیم موریرتی در سریال جنایی شرلوک محصول Bbc One رفت و به طور خارق العاده ای خوش درخشید. در فصل اول نقشش مهم اما بسیار کوتاه بود اما با همین زمان کم نقش یک فرد روانی ، مرموز و البته شوخ طبع را به بهترین شکل بازی کرد ، در فصل دوم نقش موثر تری داشت اما در فصل سوم فقط در فلش بکها بود که او را میدیدم هر چند که به احتمال زیاد باید شاهد حضور مجدد او در فصل چهارم سریال هم باشیم. لازم به ذکر است که به خاطر همین ایفای نقش برنده جایزه بفتا شد. پس از آن اندرو در نمایش ها ، سریال ها و برنامه های رادیویی بسیار زیادی نیز شرکت موثر و البته موفق داشت.



برگزیده بهترین بازیگر جنایی – درام ، بندیکت کامبریج بخاطر بازی در نقش شرلوک هلمز در سریال Sherlock

بندیکت تیموتی کارلتون کامبریج ، بازیگر متولد ۱۹ ژانویه ۱۹۷۶ در لندن میباشد که از سال ۲۰۰۰ تاکنون مشغول به فعالیت حرفه ای در این زمینه میباشد. بندیکت سابقه طولانی و نسبتاً درخشانی را در تلوزیون و تئاتر داشته است اما اوج شکوفایی او از سال ۲۰۱۰ تاکنون میباشد یعنی زمانی که شروع به بازی کردن در نقش کارآگاه محبوب شرلوک هلمز کرد.

پدر و مادر بندیکت هر دو بازیگر بودند (تیموتی کارلتون و واندا وتهم) بنابراین دور از انتظار نبود که بندیکت هم وارد عرصه بازیگری شود. اولین ایفای نقش او به دوران مدرسه بازمیگردد یعنی بازی در نمایش رویای نیمه شب اثر ویلیام شکسپیر. در نوجوانی به ورزش راگبی علاقه داشت و هر از گاهی نقاشی های رنگ روغن میکشید. بعد از چند سال به تحصیل در رشته تئاتر در دانشگاه منچستر مشغول شد ، او همچنین وارد اکادمی هایی چون هنر نمایشی لندن نیز شد. در این زمان بود که وارد دنیای تئاتر شد و فعالیت های بسیار زیادی را در این زمینه انجام داد. در سال ۲۰۰۱ اولین نقش تلوزیونی خود را با بازی در یک قسمت از سریال ضربان قلب ایفا کرد. او در سریال جنجالی Tipping the Velvet هم حضور داشت و نقش فردی را بر عهده داشت. در این بین او در نقش های جزئی دیگری هم در مقابل دوربین ظاهر شد.



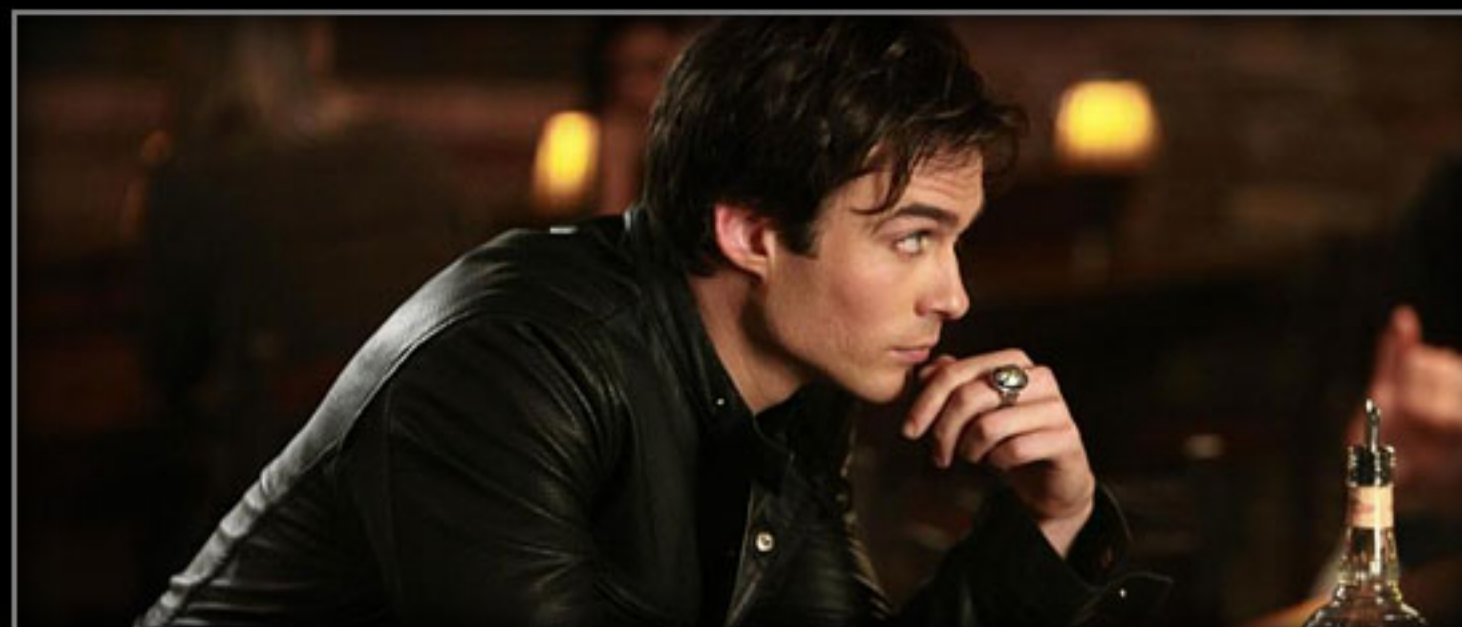
در سال ۲۰۰۴ بود که به عنوان یکی از کارکنان سریال چهل و خرده ای ساله خوش درخشید و سپس در سریال هاوکینگ ، نقش استیون هاوکینگ بر برگ و دسته و پنجه نرم کردن های او با مشکلات زندگی را به خوبی هر چه تمام تر به معرض نمایش گذاشت و به همین خاطر هم نامزد دریافت جایزه تلوزیونی بفتا برای بهترین بازیگر مرد شد . جایزه Golden Nymph را هم از آن خود کرد. لازم به ذکر است که فعالیت های تئاتری بندیکت در این مدت زمان هم چنان ادامه داشت.

اما سال ۲۰۱۰ بود که او را در سریال های ونگوگ : نقاشی با کلمات و شرلوک دیدیم . او بخاطر بازی واقعا درخشانش در نقش شرلوک هلمز نامزد دریافت جایزه های بفتا ، امی و گلدن گلوب در دسته بندی بهترین بازیگر سریال های تلوزیونی شد. در سال ۲۰۱۱ در فیلم های زیادی از جمله اسب جنگی ظاهر شد و در همین سال هم بود که از همسرش جدا شد. او در سال ۲۰۱۲ در سریال

برگزیده بهترین بازیگر تخیلی سریال های ماورائ طبیعی ، ایان سامر هالدر بخاطر بازی در نقش دیمین سالواتوره در سریال The Vampire Diaries

ایان جوزف سامر هالدر متولد ۸ دسامبر ۱۹۷۸ میباشد که در کوینگتون ، لوئیزیانا بدنیا آمد ، مادرش (ادنا؛ ایرلندی) یک درمانگر ماساژ است و پدرش (رابرت سامر هالدر ؛ از نژاد انگلیسی ، فرانسوی) هم یک پیمانکار ساختمان بوده ، او همچنین یک برادر (باب ؛ دوچرخه سوار حرفه ای) و یک خواهر(رابین ؛ ژورنالیست) هم دارد که هر دو از او بزرگتر هستند. در واقع چهار رکه است فرانسوی ، انگلستانی ، ایرلندی و همچنین نژاد سرخ پوست های چاکاتا. جالب است بدانید نام خانوادگی اش از جد غیرخونی اش به او رسیده است که دلیلش هم این است که در زمان های گذشته جد اصلی و خونیش (از زمین دارهای بسیار ثروتمند انگلستان) مع روقه ای داشته که پس از مدتی باردار میشود و هال (نام جد خونی ایان) برای سرپوش گذاشتن بر روی این اتفاق به کارگری مهاجر پول میدهد و از او میخواهد تا با آن دختر ازدواج کند.

ایان سیزده سال داشت که پدر و مادرش از یکدیگر جدا شدند و در آن زمان ایان پیش مادرش زندگی کرد ، مادرش یک فرد معنوی بوده که ایان را با غذاهای گیاهی و درمان های شرقی بزرگ میکند ، ایان همین الان هم از غذاهای ارگانیک استفاده میکند و به هیچ وجه هم از غذاهایی مانند فست فودها استفاده نمیکند. همچنین بد نیست بدانید وضعیت روحی خانواده ایان بعد از طوفان بزرگ کاترینا که در سال ۲۰۰۵ رخ داد هنوز هم مانند روز اول نشده است زیرا در آن حادثه آنها چیزهای بسیار زیادی را از دست دادند.



ایان ده ساله بود که به پیشنهاد مادرش با شرکت های مدلینگ قرار داد بست و به عنوان مدل در بسیاری از برند های معروف فعالیت کرد که از جمله آنها میتوان به برندهای دی اند جی و ورساچه اشاره کرد (برنده یکی از ده مدل برتر دی اند جی در سال ۲۰۰۶) ، در نوجوانی علاقه بسیار زیادی به بازیگری پیدا کرد که در نتیجه کارش را با مجموعه تلوزیونی (بزرگ ، اسان) در سال ۱۹۹۷ شروع کرد. سرانجام او با بازی در نقش دیمین سالواتوره در سریال خاطرات یک خون آشام به شهرت زیادی رسید و موفقیت های بسیار زیادی را هم کسب کرد . برای مثال او با بازی در این سریال چندین بار عنوان محبوب ترین کارکنان تاریخ سریالها را از آن خود کرد . او در این سریال نقش یک خون آشام را بازی میکند که همراه با برادرش استفن هر دو عاشق دختری به نام الینا گیلبرت هستند. ایان برای بازی در این نقش به عنوان بهترین شخصیت تخیلی لیست ما قرار گرفت. چیزهایی که شاید در مورد ایان نمیدانستید :

تا قبل از سال ۲۰۰۵ او بسیار لاغر بود که سر انجام با اضافه کردن ۳۰ پوند باعث شد تا در عرصه بازیگری شانس بیشتری داشته باشد - از تفریحات او میتوان به اسب سواری و اسکی اشاره کرد - به گفته خودش سه نفر در زندگی او هستند که تا به حال هیچ چیز را از آنها پنهان نکرده است.



the BIG BANG THEORY

مازیار رستگار

۱۰ اپیزود برتر از سریال کمدی



اثری از:
 Chuck Lorre
 Bill Prady
 ستارگان:
 Johnny Galecki - Jim Parsons
 Kaley Cuoco - Simon Helberg
 Kunal Nayyar

**the BIG
 BANG
 THEORY**

اگر دنبال سریال کمدی هستید مطمئنا یکی از بهترین گزینه ها می‌تواند محصول هفت فصلی شبکه CBS یعنی The Big Bang Theory باشد سریالی که حالا می‌توانید از تماشای آن لذت ببرید چون قرار است حداقل تا سال ۲۰۱۷ و در غالب ۳ فصل دیگر خنده و شادی را برای شما به ارمغان بیاورد ، سریالی که با نمره ۸.۷ به عنوان یکی از خوبیهای سایت IMDB به حساب می‌آید ، این سریال همچنین موفق به برنده شدن یک جایزه گلدن گلوب و چندین جوایز مختلف دیگر هم شده است . در این سریال اپیزود های قوی مخصوصا بین فصل های دوم و سوم کم نبودند که در اینجا قصد داریم ده اپیزود برتر سریال را برایتان معرفی کنیم اما قبل از آن به آشنا کردن شما به مضمون و موضوع کلی سریال می پردازم :

توجه : علت کوتاهی بیش از حد خلاصه داستان ها ، تلاش برای عدم اسپویل قسمت های مهم داستان است.

اپیزود ۱۷ از فصل سوم

خلاصه داستان اپیزود : رابطه دوستانه کارکنهای سریال رو به تهدیدی می‌رود زمانی که آنها حلقه سری سه گانه فیلم ارباب حلقه ها را پیدا میکنند ...
 توضیحات : داستان و موضوع این اپیزود واقعا جالب و خنده دار دنبال میشود و شما را خیلی خوب وادار به خندیدن میکند.



The Precious Fragmentation

اپیزود ۳ از فصل دوم

خلاصه داستان اپیزود : شلدون ، پنی را با بازی های ویدیویی آنلاین آشنا میکند و بعد از مدتی دل کندن پنی از این بازی ها بسیار دشوار میشود و نمیتواند آنها را کنار بگذارد ...
 توضیحات : از نظر من اهالی بازی های ویدیویی از جمله خود من با این اپیزود از سریال و البته بسیاری دیگر از اپیزود ها یهمزاد پنداری میکنند زیرا تقریبا بیشتر ما طعم اعتیاد و وابسته شدن به این گونه بازی ها را خیلی زیاد چشیده ایم.



The Barbarian Sublimation

اپیزود ۱۹ از فصل چهارم

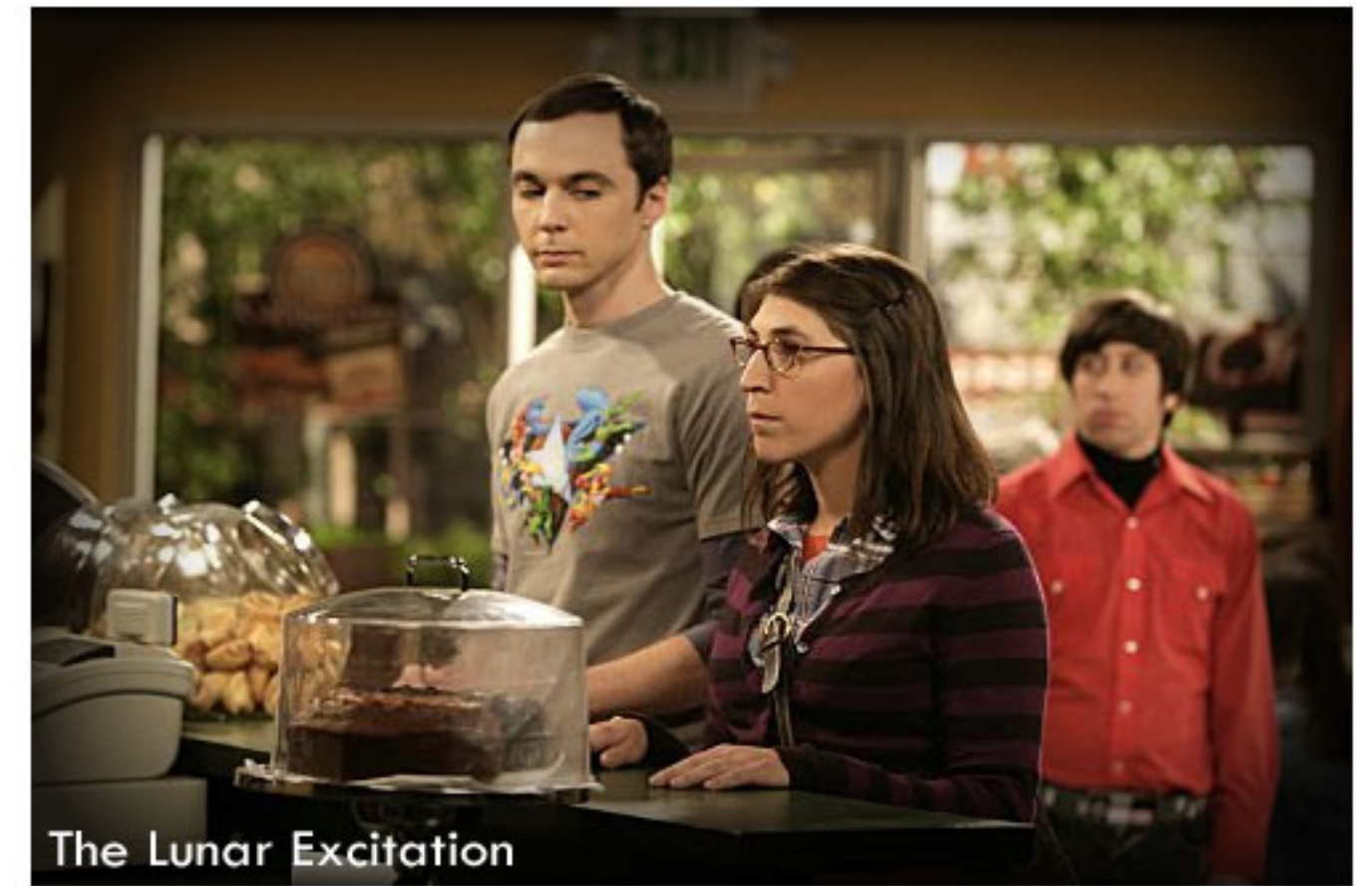
خلاصه داستان اپیزود : حساب کاربری شلدون در بازی های ویدیویی آنلاین هک میشود بنابراین او و دوستانش به دنبال فرد مسئول این قضایا میگردند و اتفاقات طوری رقم میخورد که باعث منفور شدن پریا (یکی از کارکنهای سریال) در بین دیگر دختر ها میشود.
 توضیحات : احتمالا برخی از ما طعم تلخ هک شدن حساب های کاربری مختلفمان را در دنیای مجازی چشیده ایم این دقیقا اتفاقی است که برای شلدون افتاده و او را در این ماجرا درگیر میکند با کش و قوس های داستان همراه باشید و از این اپیزود قوی لذت ببرید...



The Zarneki Incurison

اپیزود ۲۳ از فصل سوم

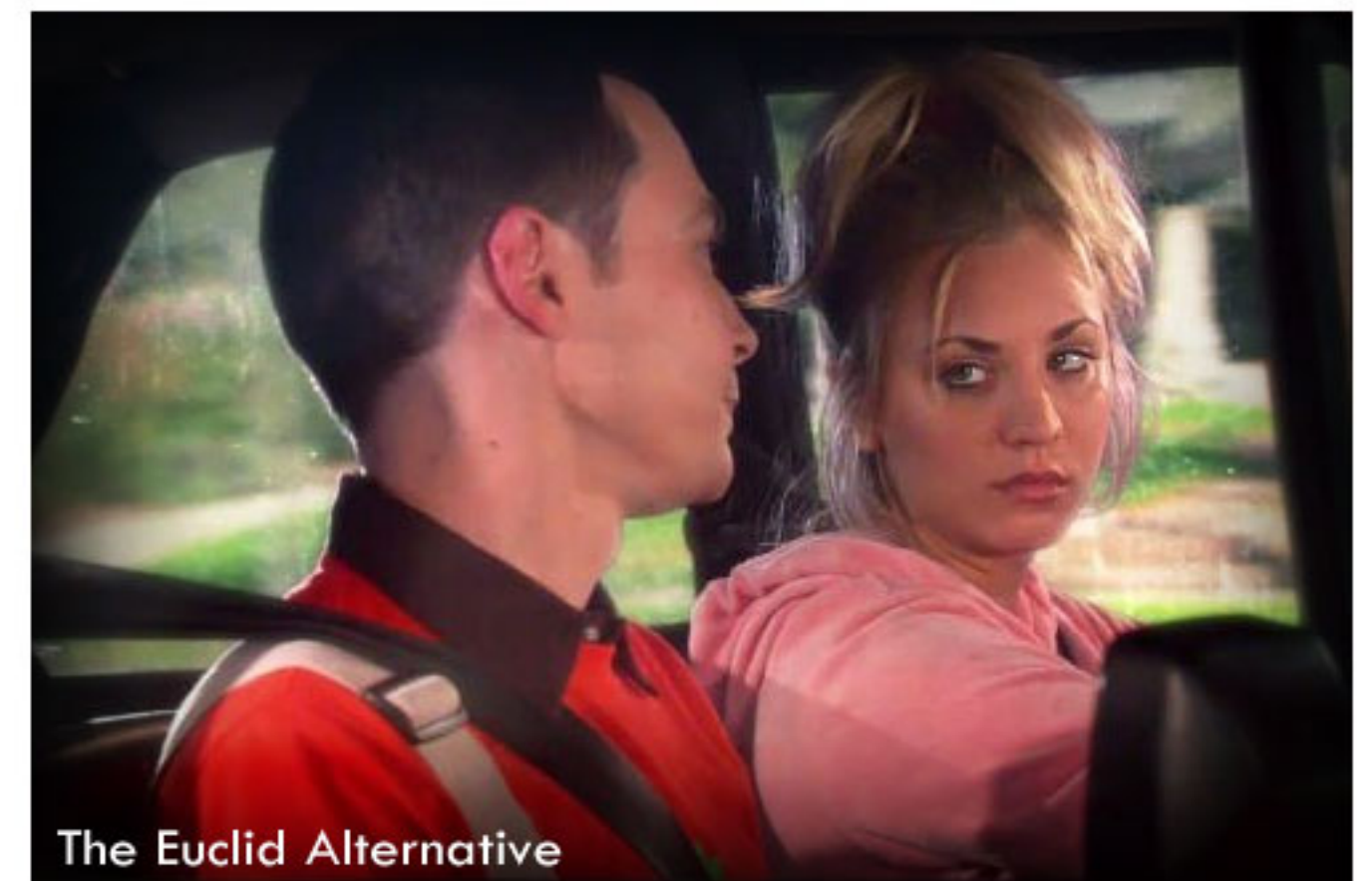
خلاصه داستان اپیزود : در حالی که هاوارد و راج پیگیر بازی های آنلاین شلدون هستند ، پنی از لئونارد بخاطر تلاش برای برقراری رابطه جنسی با او عصبی است...
 توضیحات: این آخرین اپیزود فصل سوم سریال است که داستان در آن خیلی جالب دنبال میشود ، داستان از طفی شما را درگیر مسائل شلدون و از طرف دیگر وارد قضایای پنی میکند ، پایان این اپیزود مسلما پایانی خوب برای فصل سوم میباشد.



The Lunar Excitation

اپیزود ۵ از فصل دوم

خلاصه داستان اپیزود : عدم توانایی شلدون در رانندگی باعث عذاب دیگران شده و در نهایت آنها تصمیم میگیرند که به او آموزش رانندگی بدهند اما آیا موفق میشوند؟
 توضیحات : اگر به شخصیت شلدون آشنا باشید میفهمید که اموختن رانندگی به شلدون یعنی چه ! ، این اپیزود هم به طرز خیلی جالب و خنده داری در دسر های این دوستان را برای دادن آموزش رانندگی به شلدون نشان میدهد. موضوع خوبی که سازندگان به نحو احسن به آن پرداخته اند.



The Euclid Alternative

اپیزود ۶ از فصل دوم

خلاصه داستان اپیزود: در دسر ها و قرنطینه شدن های شلدون از تفریحات زمانی آغاز میشود که بعد از سخنرانش برای دانش آموزان جدید دختری به نام رمانا وارد قاضیه میشود و ...
توضیحات: یکی از خنده دار ترین اپیزود های سریال همین اپیزود است که اتفاقات در آن سرگرم کننده جلو میروند و همچنین بعضی از دیالوگهای این اپیزود هم واقعا قابل تحسین و جالب کار شده اند.



The Cooper-Nowitzki Theorem

اپیزود ۱۳ از فصل اول

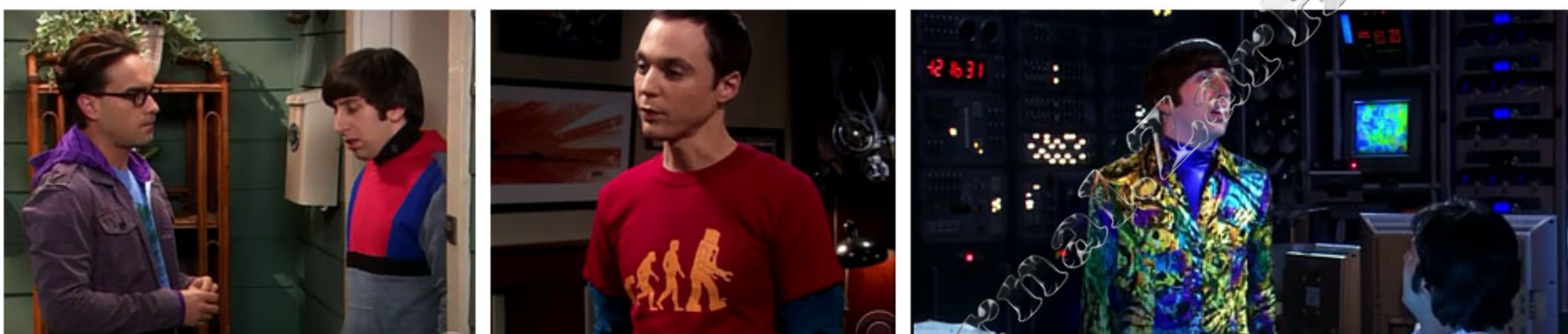
خلاصه داستان: در این اپیزود قضایای اخراج شلدون کوپر از گروه علمی فیزیکشان روایت میشود که دلیلش هم عصبانیت هم تیمی هایش به دلیل تلاش شلدون برای به رخ کشیدن هوش بالا و برتری او در کارهای فکری نسبت به دیگران است...
توضیحات: انسان ها معمولا هیچوقت کسی را که زیاد از حد داشته هایش را به رخ کس دیگری میکشد دوست ندارند، حالا هم تیمی های شلدون با کینه و عصبانیت شخص دیگری را جایگزین او در گروه میکنند، او چه چاره ای خواهد اندیشید؟؟
اپیزودی خنده دار و قوی از سریال نظریه گروه بزرگ.



The Bat Jar Conjecture

اپیزود ۸ از فصل دوم

خلاصه داستان: رابطه دوستی هاوارد و لئونارد شکراب میشود زمانی که لئونارد اقدام به دزدیدن زن مورد علاقه هاوارد از او میکند...
توضیحات: دیوانه بازی ها و کارهای عجیب لئونارد، همراه با دوستانش ماجرای جالب و واقعا دیدنی را در این اپیزود هم به وجود آورده که شمارا به شدت وادار به خنده میکند، بازی کارکترها در این اپیزود قابل تحسین است.



The Lizard-Spock Expansion

اپیزود ۲۲ از فصل سوم

خلاصه داستان: لئونارد قضیه ی هم اتاقی شدنش با شلدون را برای پنی تعریف میکند و بالاخره میگوید که چه بلایی سر اسانسور آمده است...
توضیحات: یک اپیزود پایانی فوق العاده قوی و ب زیبا برای فصل سوم سریال و داستان و نسخه ای دیدنی از جوانی کارکتر های اصلی سریال.



The Staircase Implementation

اپیزود ۸ از فصل سوم

خلاصه داستان: مجبور شدن پنی برای کمک گرفتن از شلدون بخاطر شانه اسیب دیده اش در حمام و لباس پوشیدن و از آن طرف هم تبدیل به سنگ شدن بقیه کارکترها زمانی که در صحرا منتظر شهاب سنگ هستند داستان بهترین اپیزود این سریال را تشکیل میدهد.

توضیحات: تصمیم گیری برای انتخاب یکی از دو اپیزود 'The Adhesive Duck Deficiency' و 'The Staircase Implementation' به عنوان رتبه یک سخت بود اما در نهایت تصمیم بر آن شد که این اپیزود را به عنوان بهترین اپیزود انتخاب کنم زیرا واقعا تمامی ثابیه در این اپیزود خنده دار و سرگرم کننده هستند بطوری که حتی خیلی ها این اپیزود را به عنوان بهترین اپیزود بین تمام سریالها انتخاب میکنند که البته در این راستا با آنها موافق نیستم اما چیزی که مشخص است اپیزود دوم هم چیزی از این اپیزود کم نداشت.



The Adhesive Duck Deficiency



Gotham

دنیایی که قهرمان ندارد!

در دنیای ادبیات، تخیل و تصویر، طی سالهای متمادی در کنار شخصیت های متعدد و رنگارنگ؛ پیوسته شهر ها، سرزمین ها و حتی سیارات و کهکشانهای مختلف توسط خالقان آن اثر خلق شده اند. چه در ادبیات مکتوب و معاصر، چه در افسانه ها و اساطیر جهان باستان. از اسپرینگفیلد سیمپسون ها تا سرزمین میانه تالکین، از سیاره پاندورا آواتار تا وستروس مارتین همه و همه سرزمین هایی با مشخصات جغرافیایی خیال هستند که چه با عطر کاغذ، چه با رنگ و تصویر لحظاتی برای ما آفریده اند که به قدری از عواطف و احساسات مختلف اشباع شده بودند که فراموش کردنشان را برای ما ناممکن کرده است. در میان همه این سرزمین ها یک شهر وجود دارد که راهش را از باقی همتایانش جدا کرده است. شهری که در آن خبری از عدالت نیست، شهری که بهشت بزهکاران است، شهری که در آن هیچ چیز "خوب" نیست، شهری که تاریک است، شهری که شبیه اکثر ابر شهرهای دنیاست. "گاتهام"!



GOTHAM



ست که در هر قسمت پرونده ای باز شود و با پیشرفت روند اپیزود مرحله به مرحله گره از پرونده و اشخاص مرتبط با آن باز میشود و در آخر معما حل شده و متهم دستگیر یا عامل بینظمی خنثی میشود. حال هرچقدر روند باز شدن این گره ها پیچیده تر و با غافلگیری های بیشتر باشد، موضوع جذاب تر میشود. مهم تر از پیچیدگی و غافلگیری، بنیاد و شالوده معماست که باید حسابی محکم باشد. در "گاتهام" در این پنج اپیزود معما ها فاش شدند، سریع پیشرفت میکنند، اتفاق هایی که بیشتر شبیه امداد غیبی نویسنده به شخصیت های سریال است تا کشف تصادفی یک کاراکتر. گوردون به یک کاغذ نگاه میکند و ناگهان پرده از هر آنچه که تا به حال پوشیده بود کنار میرود و معما حل میشود، چند شات مختلف از هاروی در حال صحبت با خلافکارها میبینیم و هاروی با کوله باری از اطلاعات باز میگردد. اینها سست بودن پایه های معماست. که البته در آغاز سریالی که قرار است در ژانر دیگری ادامه دهد چندان هم بد نیست. ولی ضعف محسوب میشود. در مقابل اما تقابل این دو همکار بسیار جذاب و دیدنی از آب درآمده که در کنار شیطانی به نام کابلپات و البته درگیری های پشت پرده گروه های مافیایی شهر، میتواند جذابترین عنصر سریال باشد و البته تماشای رابطه جیم گوردون و باربارا همسرش و شکل گیری شخصیت بروس وین در نوجوانی اش هم که اندکی به بار دراماتیک سریال افزوده اند هم، چندان خالی از لطف نیست.

در پایان اینکه "گاتهام" سریال جذابی ست، نه تنها برای طرفداران دنیای کمیک دی سی و شوالیه تاریکی، بلکه برای تمام افراد. سریال ساختار اصولی و بسیار خوب و درستی دارد که میتواند حتی مشکل پسندترین افراد را هم به خود جذب کند. گاتهام در مقطعی که در حال حاضر سریال در آن میگردد، بسیار به محیطی که ما در آن زندگی میکنیم شبیه است؛ پر از فساد و بدون قهرمان و عدالت...! گاتهام را از دست ندهید!

رفته است. همه مردم، در هر سن و موقعیت اجتماعی تا جایی که بتواند حق دیگران را پایمال میکند. دروغ و ریا نقاب رایج میان مردم است. کلاههای پشت پرده، خانواده های ثروتمندی هستند که برای یک درصد سود بیشتر از هیچ جنایتی دریغ نمیکنند. در گاتهام مردم به راحتی یکدیگر را میکشند. اولین پرونده ای که به زوج بولاک-گوردون سپرده میشود، پرونده قتل دو تن از مهم ترین و سرشناس ترین افراد شهر یعنی توماس و مارتا وین (والدین بروس وین) است. زمان سریال در همان زمان نوجوانی بروس وین و شروع به کار جیم گوردون میگردد. درست است که قسمت زیادی از جذابیت گاتهام به خاطر حضور شوالیه تاریکی است اما سازندگان سریال چند شخصیت جذاب دنیای گاتهام را در آن گنجانده اند که دست کم پتانسیل جذاب نگه داشتن سریال برای یک فصل را دارند. علاوه بر جیم گوردون، بروس وین و هاروی بولاک، ما در این سریال آلفرد پنیورث، اسوالد کابلپات(پنگوئن) جوان، ادوارد نیگما(ریدلر) جوان، سلینا کایل(کتوومن) تینیجر، کارماین فالکون رییس بزرگترین باند مافیایی گاتهام و تاثیرگذارترین شخص گاتهام و سالواتوره مارونی رقیب دیرینه اش هم میبینیم.

انتخاب بازیگران بسیار خوب انجام شد. شاید در نگاه اول بعضی شخصیت ها شبیه آنچه تا بحال در کمیک ها دیده ایم نیستند اما با گذشت زمان خواهید دید که انتخاب ها در نوع خودشان هوشمندانه محسوب میشوند. با توجه به اینکه قسمت های کمی از این سریال تا به حال پخش شده(تا لحظه نگارش این مطلب پنج قسمت رو آنتن رفته) قضاوت در مورد بازی ها و جزئیات سریال کار عاقلانه ای محسوب نخواهد شد اما چیزی که شاید بتوان از آن به عنوان بزرگترین نقطه ضعف سریال تا این لحظه نام برد، ضعف روند پیشرفت پرونده هاست. آنچه که در سریال های پلیسی و جنایی رایج است، اینگونه

شهر آرکهام و ریشه های آرکهام) - که در فصل خودشان شاهکار محسوب میشدند- پروژو بزرگ دی سی را به اوج خود رساند. در سال ۲۰۱۲ این پروژه پا به عرصه تلویزیون و سریال های تلویزیونی گذاشت و سریال Arrow (پیکان) را روی آنتن فرستاد. همزمان با استقبال از سریال پیکان که داستان "پیکاندار سبز" قهرمان رابین هود گونه دی سی کمیکز را روایت میکند و تمدید آن برای فصل دوم، دی سی پیش تولید دو سریال دیگر را آغاز کرد که پاییز ۲۰۱۴ روی آنتن بروند. سریال "The Flash" (قهرمان سرخپوش و سریع السیر دی سی) و سریالی که "مورد انتظار ترین" سریال سال لقب گرفته است، "گاتهام"!

سریال "گاتهام" مطمئنا مهیج ترین اتفاق این روزهای طرفداران دنیای فانتزی و کمیک است. اتفاقی که با کمی تردید میتواند مهیج ترین اتفاق سریال بازهای حرفه ای هم باشد. همه ما با شنیدن عبارت "سریال گاتهام" منتظر دیدن پرواز شوالیه تاریکی برفراز ساختمان ها و آسمان خراش ها و مبارزات هیجان انگیز با بزهدکاران و شیاطین باشیم اما واقعیت قضیه طور دیگری است.

گاتهام در نگاه اول یک سریال جنایی- پلیسی است که طبق کلیشه این ژانر دو پلیس مرد که مکمل یکدیگر هستند را کنار هم قرار داده تا گره از رمز و رازهای جنایات شهر باز کنند و عدالت را اجرا کنند. در این سریال این زوج را "هاروی بولاک" و "جیم گوردون" تشکیل داده اند. دو کاراکتر که در اداره پلیس گاتهام مشغول به کارند. "هاروی" کاراکتر میانسال و با تجربه تر و عنصر بزن بهادر تیم است. "جیم" اما تازه کار است و نقش مغز متفکر و باهوش تیم را بازی میکند. سریال در همان قسمت اول به شما میفهماند که این تمام ماجرا نیست چرا که گاتهام شهری نیست که دو کاراکتر جزء بتوانند کمترین عدالتی در آن برپا کنند. تمام شهر در منجلاب فساد فرو

گاتهام نخستین بار در سال ۱۹۴۰ توسط بیل فینگر و باب کین در چهارمین شماره سری کمیک بوک بتمن - که اولین آرک مستقل بتمن محسوب میشود- خلق شد و تا به امروز در ده ها فیلم و انیمیشن و کمیک بوک به تصویر کشیده شده است. بیل فینگر درباره دلیل نامگذاری این شهر میگوید "در ابتدا قصد داشتم این شهر را "سیویک سیتی" بنامم، سپس به "کپیتال سیتی" فکر کردم اما یک روز که داشتم دفتر تلفن شهر نیویورک (در آن زمان کل شماره تلفن های نیویورک در یک دفترچه کوچک میگنجیدند) را زیر و رو میکردم ناگهان چشمم به "جواهر فروشی گاتهام" خورد. همان لحظه فریاد زدم خودشه...گاتهام سیتی" شاید جالب باشد بدانید که گاتهام در واقع دهکده ایست در نزدیکی ناتینگهمشایر در انگلستان. و اولین بار توسط "واشنگتن آبروینگ" در مجله فکاهی اش "سالماگوندی" به طعنه به نیویورک اطلاق شد و باعث رواج کلمه گاتهام در فرهنگ عامه ایالات متحده - شبیه به کلمه "شهر هرت" در فرهنگ کنونی ما- شد. که بعدها توسط بیل فینگر در دنیای خیال هویت بخشیده شد، تا آینه ای باشد که در آن تصویر اندکی سوررئال از آنچه هرروز در دنیای اطرافمان میگردد را ببینیم. دنیایی که قهرمان ندارد! دی سی کمیکز در اواسط دهه اول قرن بیست و یکم، پس از اینکه دید از رقیب دیرینه اش مارول گوی سبقت را در صنعت رسانه با تولید فیلم های متعدد از ابرقهرمان هایش (اسپایدرمن، هالک، آیرون من، چهار شکفت انگیز و...) روبرو است، دست به کار شد تا طی یک پروژه میان مدت بتواند بار دیگر اسم خود را در صدر دنیای کمیک ببیند.

این پروژه با فیلم بتمن آغاز میکند توسط کریستوفر نولان آغاز شد، سپس با انیمیشن های سینمایی شوالیه تاریکی ادامه پیدا کرد و البته تکمیل سه گانه نولان و سری ویدئوگیم های "آرکهام" (تیمارستان آرکهام ،

Mag@imovie-dl.com

مکمل تأمین تأمین

با ما تماس بگیرید

میرانج سفه ای قالب وبسایت

HTML MyBB

PSD وردپرس

تبدیل PSD به HTML

میرانج سفه ای بنر

میرانج سفه ای دوره لانه

پشتیبانی ۲۴ ساعته

نصب و راه اندازی ۲۴ ساعته

همیشه رایگان تا همیشه

میرانا دیزاین

بهترین سایت طراحی گرافیک

فروشگاه آنلاین مکمل ها Mokamelha.com



- فروش آنلاین کلیه مکمل های اورجینال ورزشی
- فروش آنلاین لباس و کتانی های اورجینال
- فروشگاه به همراه مقالات ورزشی و علمی
- تمامی محصولات دارای ضمانت عودت وجه می باشند

هم اکنون می توانید با دوستان خود آنلاین بازی کنید

پارديس گيم
COUNTER STRIKE®



با سرورهای اختصاصی و پر قدرت پارديس گيم
www.pardisgame.net

Journal.ZarHonar.iR

پارديس گيم
CALL OF DUTY®
MW3

ONLINE
آنلاین

نرم افزار بازی های آنلاین پر دیس گیم



نرم افزار بازی های آنلاین پر دیس گیم، برنامه ویژه وبسایت پر دیس گیم برای تهیه، بازی و مدیریت بازی های ویدیویی بصورت آنلاین و تک نفره می باشد. در فاز اول (بتا) این برنامه، می توانید بازی های CounterStrike و Call of Duty: Modern Warfare 3 را بصورت آنلاین با دوستان خود در سرورهای اختصاصی و پر قدرت پر دیس گیم بازی کنید.

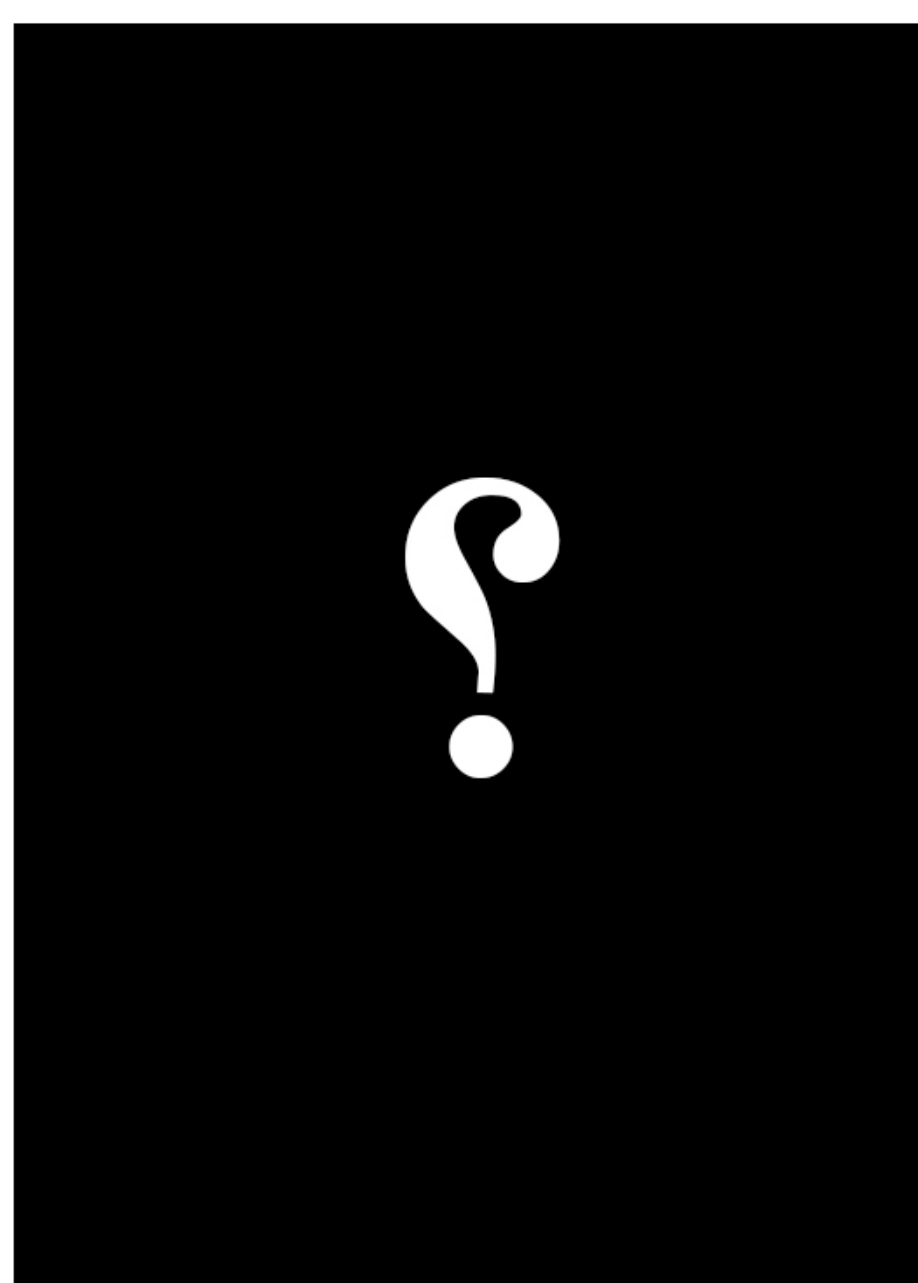


نرم افزار پر دیس گیم این امکان را به شما می دهد که با پیشرفت در بازی، موفقیت های خود را بصورت تصاویر Achievement در پروفایل کاری خود به دست آورید. تمام این Achievement ها منحصر به نرم افزار اختصاصی پر دیس گیم است و امتیازها تنها با استفاده از نرم افزار محاسبه می گردد. نمونه ای از Achievement های پیشرفته در پروفایل کاربری سایت را در بالا مشاهده می کنید.

گیمفا

گیمفا

وب سایت خبری و تحلیلی بازی های کامپیوتری گیمفا



Advertisement for IEDCO and SEGA, featuring a soccer player and various gaming products.

ایمنیت هرگز انقاف نیست

خرید کنید و هدیه بگیرید

SEGA

بازی آنلاین فوتبالی

www.mr90.ir

جوایز ماهانه متنوع

همین الان بازی کن

به نیازمندان کمک کنید

موضوعات

- [+] اخبار
- [+] انیمه
- [+] دیتا ها و موسیقی
- [+] مقالات
- [+] تصاویر
- [+] اخبار گیمینگ

گیمفا

وب سایت خبری/تحلیلی بازی های ویدئویی